

مکتب تاریخنگاری مدینه (1)
 عبدالعزیز الدوری
 ترجمه محبوب الزویری (*)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 8 - زمستان 80

در میان مکاتب تاریخ نگاری، مکتب مدینه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در این مکتب اولین مطالعات تاریخی در دوره اسلامی صورت گرفته و تأکید اساسی بر ((مغازی)) یا ((دوران رسالت)) بوده است. نگارنده بر این تلاش است تا اهمیت این مکتب، مورخان بارز آن (عروه، زهری)، موضوع مورد توجه آن ها و تأثیر آن را در مسیر تاریخ نگاری اسلامی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

واژه های کلیدی: تاریخ نگاری، مدینه، مغازی، عروه، زهری

مطالعات و تحقیقات در تاریخ و دیگر علوم، با تلاش مشترک طالبان علم در حلقه های درس آغاز شد. هر حلقه درس تحت نظارت يك استاد بود و دانشجویان برجسته، پس از طی مراحل تحصیلی خود به تشکیل حلقه درس جدیدی اقدام می نمودند. حضور در حلقه های درس نیز برای همگان آزاد بود؛ بدین سان، سلسله راویان ادامه می یافت. کم کم، در نتیجه مداومت شرایط و مساعدت مرور زمان، مکاتبی در تاریخ و حدیث و فقه شکل گرفت که اولین آن ها در مطالعات تاریخی، ((مکتب مدینه)) یا ((مکتب مغازی)) (2) است؛ مکتبی که پیدایش و جهت گیری خود را مرهون تلاش های دو تن از محدثان فقیه، یعنی ((عروه بن زبیر)) و شاگرد برجسته اش ((زهری)) می باشد.

1

عروه از اشراف و بزرگان قریش می باشد. پدرش ((زبیر بن عوام))، مادرش ((اسمٰ بنت ابوبکر))، و خاله اش ((عایشه))، مادر بزرگش ((خدیجه بنت خویلد))، برادرش ((عبدالله بن زبیر)) و همسرش ((ام یحیی)) - کوچک ترین فرزند حکم - بودند. وی همواره به حسب و نسب خویش مباهات می نموده (3) و این امر در رشد و شخصیت و حتی بر روایاتش نیز تأثیر نهاده است. در سال ولادت عروه اختلاف وجود دارد؛ گفته می شود که وی در سال 22 ه' یا سال 26 یا 29 ه' تولد یافته است. (4) در روایتی سال تولدش 23 ه' / 643 م ذکر شده که از بقیه دقیق تر به نظر می رسد، زیرا این تاریخ را روایتی دیگر (که عروه را در زمان جنگ جمل (36 ه') سیزده سال می داند) تأیید می کند. این روایت هم چنین با آنچه که او خود نقل کرده (که در روز جنگ جمل وی را به سبب کم سال بودن بازگردانده اند) تقویت می شود. (5) در مورد سال وفات عروه نیز چندین روایت داریم: ((طبری)) سال 94 ه' را ذکر می کند. ((ابن سعد)) و پیروانش نیز همین را گفته اند (6)، در حالی که ((ابن قتیبه)) بین سال 93 و 94 ه' را ذکر کرده و ((ابن خلکان)) نیز بر این قول است. علاوه بر این ها، روایات دیگری نیز هست (7)، ولی قدیم ترین و موثق ترین آن ها، وفات او را به سال 94 ه' / 712 م می داند. عروه در مدینه رشد کرد و در همان جا به تحصیل پرداخت. سپس مدت هفت سال در مصر اقامت گزید و در همان جا ازدواج کرد (8) و چند سفر به دمشق رفت. آرمان های عروه با آرمان های پدر و دو برادرش (عبدالله و مصعب) تفاوت داشت. وی از تمایلات خود به روشنی سخن گفته است: ((آرزویم زهد در دنیا و رستگاری آخرت است و می خواهم از کسانی باشم که دانش از ایشان روایت می شود)). (9)

همین امر نیز در حیاتش تبلور یافت. ((ابن هشام)) درباره او گفته است: ((دائماً روزه داشت مگر عید فطر و عید قربان، و هنگامی که درگذشت روزه دار بود)). (10) عشق او به دانش نیز از روایتی که فرزندش هشام درباره او نقل کرده متجلی است، وی می گوید: ((پدرم روز حره کتب فقهی خود را سوزاند و پس از آن می گفت: اگر کتاب هایم را می داشتم، برایم محبوبتر از آن بود که خانواده و اموال را می داشتم)). (11)

عروه در هیچ يك از رخداد های سیاسی ای که در زمان او به وقوع پیوست مشارکت نکرد. ((عجلی)) در باره وی می

گوید: ((او مردی ثقه و صالح بود که وارد فتنه ها نشد)). (12) وی با سیاست امویان مخالف بود از این رو، گوشه گیری از ((اهل ستم)) (13) را پیشه نموده بود.

عروه عرصه حیات را به تحصیل و تدریس گذراند؛ پیوسته به دنبال گردآوری حدیث و اندوختن دانش بود. او از بزرگان مدینه (چه مرد و چه زن) و از کسانی چون عایشه و عمر و اسامه بن زید و عبدالله بن عمرو بن العاص و ابوهریره و عبدالله بن عباس روایت کرده است. (14) وی یکی از هفت فقیه بزرگ مدینه و از اعلام محدثین آن جا به شمار می آید؛ چنان که ((عمر بن عبدالعزیز)) درباره وی می گوید: ((هیچ کس از عروه بن زبیر دانایتر نیست)). زهری می گوید: ((عروه دریایی صاف است که با یک مشت خاک نمی توان آن را مکدر کرد)). (15)

در این مقاله، ما عروه را به عنوان یک مورخ در نظر داریم، لذا از نقش او در فقه و حدیث چشم می پوشیم. البته پیش از پرداختن به تحقیقات تاریخی وی، لازم است بگوییم که عروه با امویان ارتباط داشته است. وی عبدالملک مروان را در نوجوانی می شناخت و در مسجد با او ملاقات می کرد و حتی پس از کشته شدن برادرش عبدالله، در دمشق مهمان عبدالملک شد و در مهمانی ولید نیز شرکت جست. از اخباری که در دست داریم برمی آید که وی، با این که با دربار اموی روابطی احتیاط آمیز داشته، اما به سبب دانش فراوانش مورد احترام شامیان بوده است. اما آنچه بیش از هر چیز در این جا اهمیت دارد پرسش هایی است که دربار اموی از وقایع مربوط به دوران رسالت از وی کرده و او نیز از طریق نامه به آن ها پاسخ گفته است. خوشبختانه برخی از این نامه ها از طریق طبری به دست ما رسیده که از قدیم ترین و موثق ترین بخش های تاریخی که ما در اختیار داریم (16) به شمار می رود! در سطور آینده می کوشیم با اشاره به آثار تاریخی عروه، با آثار او آشنایی بیشتری حاصل کنیم:

1 - بعثت پیامبر (ص) در چهل سالگی: (17)

0 مقدمات نبوت: ((نخستین نشانه نبوت پیامبر (ص) روای صادقه بود... خداوند تعالی خلوت گزینی را محبوب او فرموده بود و هیچ چیز از این که در تنهایی با خود خلوت کند، برایش عزیزتر نبود)). (18)

0 نزول وحی بر پیامبر (ص) در حالی که در غار حرا به عبادت مشغول بود؛ نزول آیات نخستین [سوره علق] ((اقرا باسم ربك...))؛ هراسی که بر اثر وحی در دل پیامبر (ص) افتاد؛ بیان نگرانی با خدیجه؛ رفتن آن حضرت به همراه خدیجه به نزد ((ورقه بن نوفل)) و پیش بینی ورقه که آن حضرت در آینده مقامی بس والا خواهد یافت (19).

عروه در نامه ای بیان می کند که پیامبر (ص) چگونه دریافت که برای مأموریتی عظیم آماده می شود. عروه خبر دو فرشته ای را نقل می کند که در منطقه ((بطحاً)) مکه نزد پیامبر (ص) آمده و شکم و قلبش را شکافتند و جایگاه وسوسه شیطان و لخته خون را خارج ساخته (کنایه از برداشتن کینه) و در میان دو شانه اش مهر نبوت (20) زدند.

2 - هجرت به حبشه:

0 این رخداد در نامه ای از عروه به عبدالملک بن مروان آمده است. او در این نامه آغاز دعوت پیامبر (ص) و موضع قریش را در آن زمان بیان کرده و می گوید: ((در ابتدای دعوت از او دوری نگزیدند و حتی تا حدودی به سخنانش توجه کردند تا این که علنا طاعوت هایشان را به بدی یاد کرد...)). در این هنگام بر او سخت گرفتند و مردم - جز اندکی - از اطرافش پراکنده شدند و ((این وضع تا زمانی که خداوند تقدیر فرموده بود ادامه یافت)). او سپس ذکر می کند که گروهی از قریش از طائف به مکه آمدند. آن ها کار پیامبر (ص) را زشت شمردند، قومش را علیه او برانگیختند و بر مسلمانان سخت گرفتند. سپس علیه او توطئه چیدند تا پیروانش را گمراه کنند: ((حیله ای بسیار تکان دهنده بود که برخی فریب آن را خوردند. و خداوند کسانی را که می خواست نجات بخشید)). سرانجام چون پیامبر (ص) اوضاع اصحابش را ناگوار دید دستور داد که به حبشه هجرت کنند.

عروه علت انتخاب حبشه را این گونه توضیح می دهد: آن جا فرمانروایی نیکوکار داشت که به کسی در سرزمینش ستم نمی شد. علاوه بر این، حبشه یکی از مناطق داد و ستد قریش بود و بسیاری از قریشیان به آن جا کوچیده

بودند، ((بدین ترتیب چند سال گذشت))، (21) عروه ذکر می کند که ((عبدالله بن جحش)) در حبشه مسیحی شد، (22)

3 - افزایش مقاومت قریش در برابر دعوت اسلام:

عروه آزارهایی که پیامبر(ص) از قریش تحمل می کرد را ذکر می کند: این که در خانه اش زباله و بر سر [مبارکش] خاک می ریختند، (23) او اسامی استهزاکنندگان قریش را نیز ذکر می کند، (24)

قریش در ((حجه)) گرد آمدند و درباره پیامبر(ص) به مذاکره پرداختند ((که او آرزوهای ما را نادیده و پوچ گرفته و نیاکانمان را ناسزا گفته و بر آیین ما خرده گرفته و جمع ما را پراکنده کرده و معبودهایمان را بد گفته است!)) روز دوم، پیامبر(ص) بر آنان گذشت، گروهی با هم بر او یورش بردند و مردی از آن ها انتهای ردایش را گرفت، ابوبکر در مقابلشان برخاست و گفت: وای بر شما! آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم الله است؟ از این رو از این کار منصرف شدند))، (25)

خروج ابوبکر از مکه، پس از این که دید مشرکین علیه پیامبر(ص) همدست شده اند، و بازگشتنش به مکه در امان ((ابن الرغنه))، (26)

4 - هجرت:

عروه پیام خود را با يك مقدمه درباره موقعیتی که منجر به هجرت گردید آغاز می کند، او به رجوع اغلب کسانی که به حبشه مهاجرت کرده بودند نیز اشاره می نماید و این که ((اسلام آوردگان رو به ازدیاد نهادند، مردم بسیاری در مدینه به اسلام گرویدند، اسلام علنی شد و مردم به پیامبر(ص) روی آوردند))، این جا بود که قریش نگران شدند و برای ایجاد فتنه در میان مسلمین به توطئه چینی پرداختند، اما عاقبت به ستوه آمدند و آخرین توطئه خود را به کار بردند.

عروه تماس گرفتن اهل مدینه با پیامبر(ص) را ذکر کرده و می گوید: ((سپس هفتاد تن از سران کسانی که [در مدینه] اسلام آورده بودند، نزد پیامبر(ص) آمدند و در ایام حج، با آن حضرت در ((عقبه)) بیعت کردند و پیمان همبستگی بستند که ما از تویم و تو از مایی))، قریش نیز بر مسلمانان سخت گرفتند و پیامبر(ص) سرانجام دستور هجرت به مدینه را داد، خداوند - عزوجل - نیز درباره قریش آیه ((و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یكون الدین كله لله)) (27) را نازل فرمود، (28) این قسمت، خبر فتنه نخست است و حکایت هجرت به حبشه را تکمیل می کند، اما نمی دانیم که آیا این خبر - چنان که ((هوروفتس)) می پندارد: - بخشی از نامه عروه به عبدالملك مروان بوده یا این که خود روایتی مستقل است؛ زیرا احتمال می رود که عروه محتوای آن نامه را بیان کرده و با این تتمه، آن را تکمیل کرده باشد، (29)

5 - حدیث هجرت پیامبر(ص) به مدینه:

عروه این ماجرا را با اشاره به هجرت مسلمانان به مدینه و ماندن پیامبر(ص) در مکه (و این که حضرتش در انتظار فرصتی مناسب بوده) آغاز می کند، عروه تدابیری را که برای هجرت انجام گرفت، اختفای سه روزه پیامبر(ص) و ابوبکر در غار و ماجراهای مربوط به این موضوع و بقیه مسیر تا مدینه را به تفصیل شرح می دهد، (30)

این خبر، با اسناد دو خبر پیشین ذکر می شود و در آن نیز به آیه ((و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه)) اشاره شده است؛ این ها ما را به این اعتقاد می خواند که این خبر نیز در تکمیل دو روایت قبلی است، (31)

عروه در روایتی دیگر، وصول پیامبر(ص) به ((قبا)) را در مسیر مدینه ذکر می کند و این که چگونه مسلمانان هر روز در انتظار قوم پیامبر(ص) بوده اند، (32)

عروه ابتلا برخی از اصحاب پیامبر(ص) به بیماری تب (پس از وصول به مدینه) را ذکر کرده (33) و روایتی از موضع ((عبدالله بن ابی)) نسبت به پیامبر(ص) نقل می کند که در آن، رفتار خشك و ناراحت وی نسبت به پیامبر(ص) آشکار است، (34)

6 - خبر سریه عبدالله بن جحش:

0 در این روایت، جزئیات اعزام افراد به سریه، سفارش های پیامبر(ص) به عبدالله، هجوم به کاروان قریش، تصاحب شتران، کشته شدن دو قریشی، آشفستگی و اختلاف نظر پیرامون جنگ در ماه حرام تا زمان نزول آیه ((يسألونك عن الشهر الحرام...)) (35)، و سپس پذیرش شتران [به عنوان غنیمت جنگی] توسط پیامبر(ص) ذکر شده است. (36)

7 - غزوه بدر:

0 روایت عروه در این مورد، در نامه ای مآید که برای عبدالملك مروان فرستاده و با این عبارت آغاز شده است: ((اما ما بعد، برایم نامه ای درباره خروج ابوسفیان نوشته ای...)).

این روایت طولانی [متشکل از روایات پیاپی] است که از زمان بازگشت ابوسفیان از شام آغاز می شود؛ سپس به ذکر استمداد ابوسفیان از قریش و اسارت غلامی از قریش توسط [پیروان] پیامبر(ص) و پرس و جوی آن حضرت از تعداد دشمنان ادامه می یابد. عروه به آمادگی پیامبر(ص) برای نبرد و برخورد دو گروه [مسلمین و مشرکین] با یکدیگر و پیروزی مسلمانان اشاره می کند. اما درباره جنگ تفصیل نداده و تنها به گفتن این جمله اکتفا می کند: ((قریش و پیامبر(ص) با هم رو در رو شدند و خداوند رسول خود را پیروز، و پیشوایان کفر را خوار ساخت و دل مسلمین را شاد فرمود)).

در این نامه نکات جالبی به چشم می خورد؛ از جمله، مقدمه ای است که عروه در آن، از عوامل زمینه ساز جنگ سخن می گوید: ((پیش از این نیز میانشان مبارزه برقرار بود و عده ای نیز در این برخوردها کشته شده بودند؛ از جمله: ((ابن الحضرمی)) در جایی به نام ((نخله)) به قتل رسیده بود. چند تن از قریش هم اسیر شده بودند... ((عبدالله بن جحش [بر کاروان قریش] یورش برد... و این واقعه، آتش جنگ را میان رسول خدا(ص) و قریش شعله ور ساخت و این اولین درگیری میان دو گروه بود)).

در این فراز از نامه توصیفی از روحیه مسلمین هنگام رفتن به ((بدر)) را می بینیم: ((نمی پنداشتند جز غنیمت چیزی در انتظارشان باشد، و گمان نداشتند در صورت برخورد با قریش جنگی بزرگ رخ دهد)). (37)

اشارات دیگری نیز در روایت عروه در مورد ((بدر)) دیده می شود؛ از جمله آن سخن پیامبر(ص) که هنگام اعزام مسلمین فرمودند: ((این شتران قریش است که بر آن ها اموالشان قرار دارد! به سویشان بشتابید! باشد که خداوند آن را غنیمت شما قرار دهد!)) (38) هم چنین بیمناک بودن قریش از این که قبیله ((بکر)) علیه ایشان قیام کنند؛ نقش ادعایی شیطان در تقویت روحیه آنان، (39) و دعای پیامبر(ص) هنگامی که دید قریشیان به بدر روی آورده اند نیز در آن آمده است: ((پروردگارا، همانا تو بر من کتاب نازل فرمودی و مرا وعده دادی که پیروزی بر یکی از دو گروه را نصیبان فرمایی و همانا وعده ات را خلاف نمی فرمایی! پروردگارا، این قریش است که با تکبر و گردنکشی با تو مخالفت کرده و فرستاده ات را تکذیب نموده است! پروردگارا، یاریت را که به من وعده فرموده ای بر ما عطا فرما! پروردگارا، فردا بر آنان خشم گیر...)). (40) عروه سپس کشتگان مشرکین در ((قلیب)) را بعد از خاتمه جنگ برمی شمارد.

8 - غزوه قینقاع:

0 پس از غزوه ((بدر))، قبیله قینقاع بنای حسادت و نیرنگ گذاشتند. ((عروه)) حکایت این جنگ را از زمان نزول آیه ((و اما تخافن من قوم خیانه...))، (41) محاصره آنان توسط پیامبر(ص) تا خروجشان از قلعه به دستور پیامبر(ص) و میانجیگری ((عبدالله بن ابی)) و کوچ دادن آنان از مدینه و اموالی که به دست مسلمانان افتاد شرح می دهد. (42) آن گاه غزوه ((بئر معونه)) را ذکر کرده (43) و به صورتی گذرا به غزوه ((رجیع)) هم اشاره می کند. (44)

9 - غزوه خندق:

0 گزارش عروه از این غزوه چنین است: [تلاش های یهود برای گرد آوردن طوایف علیه پیامبر(ص)؛ خروج قریش به

رهبری ابوسفیان که قبیله غطفان، خزانه، بنی مره و گروهی از قبیله اشجع را با خود همراه کرده بود و بالاخره، پیامبر (ص) که این خبر را می شنود و خندق پیرامون مدینه حفر می کند. (45)

10 - غزوه بنی قریظه:

0 پس از بازگشت احزاب از جنگ، بین پیامبر(ص) و یهودان بنی قریظه جنگی در گرفت. آن حضرت قلعه های بنی قریظه را محاصره کرد و آنان را وادار به خروج از دژهای خویش کرد. سرانجام نیز سعد بن معاذ در میانشان داوری کرد و به کشتن جنگجویان و اسارت زنان و اطفال و تقسیم اموالشان حکم نمود. (46)

11 - غزوه بنی المصطلق:

[Oعروه] به توزیع اسرای بنی مصطلق و ازدواج پیامبر(ص) با ((جویریة بنت الحارث)) اشاره می کند. (47) او خبر افك (متهم شدن) عایشه را نیز در ضمن بیان همین غزوه مآورد. (48)

12 - صلح حدیبیه:

0 عزیمت پیامبر(ص) برای زیارت کعبه در سال حدیبیه، در حالی که قربانی با خود داشت و قصد جنگ نداشت؛ تعداد کسانی که همراه پیامبر(ص) بودند؛ فرود آمدن پیامبر(ص) در حدیبیه و انجام گفت و گو با قریش و دعوت آنان به مصالحه و ترك مخاصمه و صلح به مدت چهار سال، به شرط آن که هر کدام از آن ها از دیگری در امان باشد. در عهدنامه صلح، پیامبر(ص) ((بنی کعب)) را از هم پیمانان خود، و قریش، ((بنی کنانه)) را از متحدان خود شمردند [عروه]. پس از بیان این وقایع بقیه مواد عهدنامه و موکول شدن ورود مسلمانان به مکه به سال آینده را ذکر می کند. (49)

13 - غزوه موته:

[Oعروه درباره این غزوه موارد زیر را بیان می کند]: تاریخ وقوع آن؛ ترتیب فرماندهان و شمار شرکت کنندگان در غزوه؛ رسیدن مسلمین به ((معان)) و آمدن هرقل (هراکلیوس)، سربازان و هم پیمانانش؛ تصمیم مسلمین پس از مذاکره؛ (50) بازگشت مسلمین و موضع مردم و نوجوانان نسبت به آنان، و تشویق ایشان توسط پیامبر(ص). (51)

14 - فتح مکه:

0 عروه در نامه ای که برای عبدالملک مروان نگاشته، خبر فتح مکه را به تفصیل شرح داده است. او سبب حمله پیامبر، و نحوه آرایش سپاه، آمدن نمایندگان قریش (ابوسفیان و همراهانش) به نزد پیامبر(ص)، ورود مسلمین به مکه، نبرد خالد بن ولید با برخی از قبایل و پیروزی وی بر آن ها را همراه برخی از جزئیات فردی بیان کرده است. (52)

15 - غزوه حنین:

قبیله ((ثقیف)) و ((هوازن)) هنگامی که خبر فتح مکه را شنیدند، از بیم آن که پیامبر(ص) به ایشان نیز هجوم آورد، متحد شده و به قصد جنگ با پیامبر(ص) در وادی ((حنین)) گرد آمدند. پیامبر(ص) حدود دو هفته در مکه درنگ فرمود، آن گاه با ایشان روبه رو شد و آنان را شکست داد و چارپایانشان را به غنیمت گرفت و زنان و کودکانشان را اسیر نمود. (53) پس از غزوه ((طائف))، نمایندگان ((هوازن)) به نزد پیامبر(ص) آمده و اسلام آوردند. آن حضرت نیز اسرایشان را آزاد فرمود. (54)

16 - غزوه طائف:

پیامبر(ص) پس از پیروزی در ((حنین))، رو به ((طائف)) نهاد. قبیله ((ثقیف)) از درون قلعه به جنگ با مسلمین پرداختند،

اما مردمی که در اطراف منطقه بودند اسلام آوردند. محاصره ثقیف فقط دو هفته به طول انجامید. پیامبر(ص) به ((جعرانه)) که اسرای ((حنین)) در آن جا بودند مراجعت فرمود و پس از آزاد ساختن آنان به مدینه بازگشت. هیاتی از ثقیف نیز به مدینه آمده و با پیامبر(ص) بیعت کردند. (55)

17 - نامه های پیامبر(ص) به مناطق مختلف:

O نامه به اِهالی ((هجر))؛ (56) نامه به ((حارث بن عبد کلال))، ((شریح بن عبد کلال)) و ((نعیم بن عبد کلال))؛ (57) نامه به ((منذر بن ساوی))؛ (58) نامه به اِهالی ((یمن))؛ (59) نامه به قبیله ((ثقیف))؛ (60) نامه به اِهالی ((ایله))؛ (61) نامه به قبیله ((خزاعه))؛ (62) نامه به ((زرعه بن ذی یزن))؛ (63) و نامه به ((عبدالله بن حش))؛ (64)

18 - دوران پایان زندگانی پیامبر(ص):

O پیامبر(ص) به آمادگی سپاه ((اسامه)) فرمان داد؛ آغاز بیماری پیامبر(ص)؛ تشویق مسلمین توسط پیامبر(ص)؛ (65) به حضور در لشکر ((اسامه))؛ شدت یافتن بیماری آن حضرت و رحلت ایشان و ذکر سن آن حضرت؛ (66) نیز اشاره به شورش ((اسود عنسی)) و کشته شدنش در زمان حیات پیامبر(ص). (67)

19 - امور شخصی:

O در نامه ای که عروه به ((عبدالمک مروان)) نگاشته، وفات حضرت خدیجه(س) و ازدواج پیامبر(ص) را با عایشه ذکر کرده است. (68) او در نامه ای، به ولید بن عبدالمک نوشته است پیامبر(ص) با خواهر ((اشعث)) و با ((کندیه)) ازدواج نکرد، بلکه با دختر ((بنی الجون)) ازدواج کرد؛ اما پیش از زفاف وی را طلاق گفت. (69) از آثار آنکه با اقتباس از اخبار عروه به ما رسیده، پیداست که توجه وی منحصر به مغازی (سیره پیامبر) نبوده، بلکه او متوجه دوره خلفای راشدین نیز بوده است. در این جا برای به دست دادن تصویری کلی از مطالعات تاریخی عروه به اختصار به این بخش از آثار او نیز اشاره می کنیم:

- 1 - عروه تصمیم ابوبکر بر تجهیز سپاه ((اسامه)) و اعزام وی را به رغم ارتداد برخی از قبایل عرب و وضع بحرانی مسلمین ذکر می کند. (70) او خبر ارتداد قبایل را به صورتی همه جانبه (اما در عین حال مختصر و مفید) بیان می کند. (71) اما به سبب اهمیت موضوع، خبر ارتداد قبیله ((یعامه)) را به تفصیل شرح می دهد. (72) او حکایت ((منضم بن نویره)) را - که برای خونخواهی برادر، و آزادی اسرا و شکایت از رفتار ((خالد بن ولید)) به نزد ابوبکر آمده بود - ذکر می کند، آن گاه بیان می کند که ابوبکر، نظر عمر درباره عزل خالد از فرماندهی سپاه را نمی پذیرد. (73)
 - 2 - ابوبکر سپاهانی به شام اعزام کرده و مسیر هر یک از فرماندهان را تعیین می کند. (74) عروه ماجرای جنگ ((اجنادین)) و زمان درگیری و پیروزی مسلمین و اسامی برخی از شهدا را ذکر می کند. (75)
 - 3 - عباس و حضرت فاطمه، سهم خود از میراث پیامبر(ص) در فدک و سهم پیامبر(ص) در خیبر را از ابوبکر طلب می کنند؛ همسران پیامبر(ص) هم از ابوبکر سهم پیامبر(ص) در خیبر و فدک را برای خود می خواهند. عروه رای عایشه را نیز در این مورد ذکر می کند. (76)
 - 4 - ابوبکر به منظور رسیدگی به امور مسلمین، تجارت را رها کرده و به حقوق خود از بیت المال اکتفا می کند؛ (77) بیماری ابوبکر و تاریخ درگذشت وی. (78)
 - 5 - اشاره به جنگ ((برموک)) (79) و نیز اشاره به جنگ ((قادسیه)) (80)
 - 6 - خبر عزیمت عمر بن خطاب به ((ایله)) در سفرش به بیت المقدس. (81)
 - 7 - خبر جنگ جمل. (82)
- با این که عروه در ذکر اخبار ارتداد، همان روش نقل مغازی (سیره) را به کار می گیرد، اما به دست دادن نظریه تاریخی

عروه در روایات مربوط به دوره خلفای راشدین بسیار مشکل است؛ زیرا وی اخبار ارتداد را تفصیل نمی دهد و از آن جز اخباری اندک و اشاراتی گذرا ذکر نمی کند، در حالی که برای ارزیابی نظریه تاریخی وی - البته به صورت تقریبی - در روایات او از مغازی، مواد تاریخی بیشتری در اختیار داریم، زیرا می بینیم که او در ذکر مغازی تاریخ دوران پیامبر(ص) ابتدا به آغاز وحی و شروع دعوت و هجرت به حبشه و مدینه می پردازد، سپس برخی از فعالیت های دوران مدینه از قبیل سریه ((عبدالله بن جحش)) و غزوه بزرگ بدر و غزوه قینقاع و خندق و بنی قریظه و صلح حدیبیه و حمله موته و فتح مکه و غزوه حنین و طائف و برخی از مکاتبات پیامبر(ص) و وقایع اواخر حیات پیامبر(ص) را شرح می دهد، البته برخی از روایات او در پاسخ پرسش های دربار اموی است، و برخی دیگر را برای شاگردان خود بیان کرده است.

به نظر می رسد که روایات عروه صرفاً خطوط اولیه وقایع تاریخی را می نمایند که به لحاظ اجمال و تفصیل با یکدیگر تفاوت دارند؛ برخی روایات او جز اشاراتی گذرا نیستند و برخی دیگر - چنان که در بیان ماجرای بدر و حدیبیه و فتح مکه می بینیم - روایاتی مرتبط به هم و پیوسته اند، اما ملاحظه می کنیم که از غزوه ((احد)) مطلب قابل ذکری بیان نمی کند، (83) هم چنان که در روایات او ذکری از زمان وقوع حوادث - جز غزوه ((موته)) - نمی یابیم. با وجود این، ملاحظه می کنیم که عروه در تحقیقات خویش فقط به غزوات نپرداخته، بلکه مطالبی از سیره پیامبر(ص) را از آغاز نزول وحی تا زمان وفات آن حضرت نقل کرده است.

((سخاوی)) به ((مغازی)) عروه اشاره کرده (84) و ((حاجی خلیفه)) نیز این مطلب را با این سخن مورد تایید قرار داده است: ((گفته می شود نخستین کسی که در این مورد به تالیف ((مغازی)) اقدام کرد، عروه بن زید بوده است)). (85) برداشت ما از قطعاتی که نقل کردیم آن است که عروه درباره مغازی سخن گفته است، اما در روایات او از سیره پیامبر (ص)، طرح تاریخی واضحی به چشم نمی خورد.

عروه محدثی ثقه بود که در نقل روایات از روش اهل حدیث پیروی می کرد، منزلت و مناسبات اجتماعی او نیز سبب شده بود که بتواند روایاتش را از منابع اصلی نقل کند. با این حال، او در برخی از روایاتش اسناد را آورده و در برخی دیگر (86) آن را واگذار کرده است. (87)

به نظر می رسد عروه در پاسخ های مکتوبش به عبد الملك مروان (اگر چه او اسناد روایت خویش را ذکر نکرده، اما) چند حدیث را به صورت روایتی پیوسته به هم آمیخته است. به یاد داشته باشیم که عروه از برجستگان تابعین بوده و در آن زمان مسأله ذکر سند همراه با روایت، هنوز کاملاً پا نگرفته بود. لذا نقل مستقیم يك روایت - خصوصاً روایت تاریخی - از جانب يك تابعی، طریقی پذیرفته و مورد اعتماد بوده است.

عروه در کنار روایات شفاهی، به مدارك مکتوب نیز توجه داشته و چنان که در سطور فوق ملاحظه کردیم، تعدادی از نامه های پیامبر(ص) به نواحی مختلف را نیز ذکر کرده است که این خود نقطه عطفی در سیر تحول تاریخ نگاری است. علاوه بر این، چنان که در نقل ماجرای هجرت، (88) تشریح روحیه مسلمین هنگام عزیمت به غزوه بدر (89) و در گزارش غزوه قینقاع می بینیم، (90) وی به آیات قرآنی که مربوط به این حوادث تاریخی بوده نیز استشهد کرده است. هم چنین وی برای ((ابن هنیده)) کاتب ولید بن عبدالمکمل، موقعیت تاریخی نزول آیه ((یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات... ذلکم حکم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم)) (91) را تشریح کرده و بدین ترتیب متعرض نکته ای مهم شده و آن، هجرت زنان از مکه به مدینه بر اثر تمایلشان به اسلام است - که پس از حدیبیه واقع شد - او هم چنین واکنش پیامبر(ص) نسبت به آنان را نیز یادآور می شود. (92)

این نکته، بیانگر پیوند علم تفسیر و تاریخ در سینه دم تاریخ نگاری است؛ به طوری که استشهد به آیات قرآن در کتب ((مغازی)) امری مانوس و رایج گردید.

از نظر مؤتوق بودن، ارزش روایت به راوی آن است، و عروه از ثقاتی نقل کرده که مشهورترین آن ها ((عایشه)) است. اکثر روایات عروه منقول از عایشه است و او خود به اهمیت این روایات واقف می باشد. (93) وی از خاندان زبیر (94) و غیر ایشان از جمله اسامه بن زید (95)، عبدالله بن عمرو بن العاص (96) و ابوذر (97) نیز روایت آورده است.

تأکید بر راوی روایت موجب شده که آوازه و اعتبار داستان های مردمی نزد عروه به ضعف و خاموشی بگراید؛ مثلاً وی از

عایشه چنین نقل می کند: ((چون نجاشی درگذشت، گفته می شد که همواره بر قبرش نوری می درخشد)).(98) دقت عروه در نقل این روایت چشمگیر است، زیرا با احتیاط نقل کرده و می گوید: ((گفته می شد)). او هم چنین درباره ماجرای اسارت گروهی از قریش قبل از غزوه بدر و بازجویی از آنها می گوید: ((ادعا کردند که پیامبر(ص) فرموده...)).(99)

عروه، اگر چه اندک، ولی گاهی در روایاتش اشعاری را نیز بر زبان کسانی که در حوادث مشارکت داشته اند می گذارد؛ مانند اشعاری که ((ورقه بن نوفل)) هنگامی که دید ((بلال)) را در آفتاب سوزان، شکنجه می کنند سرود؛(100) یا آنچه ابوبکر و بلال پس از هجرت، هنگامی که تبشان شدت گرفت سرودند.(101) این امر، در محیط مدینه که شعر عنصر اصلی فرهنگ و نقل اخبار بود طبیعی می نماید. از این رو، ((ابو الزناد)) درباره عروه گفته است: ((در نقل اشعار، محدثی چون عروه ندیده ام)).(102)

سبک عروه واضح، مستقیم، زنده و سلیس و از مبالغه به دور است و نمی کوشد مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد. او گاهی در نقل حوادث مقدمه ای مآورد تا رخداد مذکور را دقیقاً در موقعیت تاریخی اش توضیح دهد و حدیث را به صورتی مرتبط و به هم پیوسته روایت کند؛ چنان که هنگام نقل غزوه بدر، به آغاز مبارزات مسلمین و قریش اشاره می کند؛(103) یا در بیان ماجرای هجرت به حبشه، به تحول روابط مسلمین و قریش از آغاز دعوت پیامبر(ص) تا زمان هجرت اشاره می نماید.(104) به همین صورت، او در روایت هجرت به مدینه نیز مقدمه ای ذکر می کند،(105) و بیان که در نامه هایش وقفه ای حاصل شود، توجه ما را به واقعی بودن کلامش جلب می نماید.

از آنچه گذشت دانستیم که مطالعات تاریخی، در ارتباط و پیوند با تحقیقات حدیثی آغاز شده و در واقع یکی از فروع آن بوده است. سبک روایت تاریخی به لحاظ صورت و ساختار، همان سبک نقل حدیث است و عروه در این میان چهره ای زنده، واقعی و بی اغراق از حوادثی که برای مسلمین رخ داده و نیز از نحوه فعالیت های ایشان ترسیم کرده است. اندیشه تاریخی ای که در پس این مطالعات جای نگرفته است، تشریح موقعیت ها و حوادث مهم تاریخی در زندگی پیامبر(ص) و مسلمانان صدر اسلام است که در آن اشعار مهمی مربوط به سیره و دیگر تجارب امت اسلامی ذکر شده است.

به نظر ما، پرسش های درباره اموی از عروه، نه تنها حاکی از عدم انحصار توجه به ((مغازی)) (سیره) در طلاب علوم است، بلکه نمایانگر اشتیاق و تمایل اجتماعی و فرهنگی [آن زمان] به این علم نیز می باشد. در هر حال، تلاش عروه از اهمیتی فراوان برخوردار است، زیرا با گردآوری بسیاری از احادیث تاریخی درباره مغازی [و حوادث صدر اسلام]، برخی از اصول اساسی مطالعات تاریخی را ترسیم کرده و اندیشه ای تاریخی و تأثیرگذار را بر جای نهاده است. البته نباید از نظر دور داشت که روش مطالعات تاریخی عروه و ساختار آن - یعنی دقیقاً آنچه را که عروه بنیان نهاده بود - ((زهری)) به صورتی شایان توجه تکامل بخشید.

2

نقش اول در پیدایش مکتب تاریخی مدینه به ((ابوبکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله بن شهاب الزهری)) تعلق دارد. وی اصول این علم را استحکام بخشید و مسیر آینده مطالعات تاریخی را ترسیم کرد. به همین سبب، تحقیقات وی از این نظر بسیار مهم است.

البته مطالعات او به لحاظی دیگر نیز دارای اهمیت فراوانی است، زیرا برای ما تأکید می کند که ریشه های ((مغازی)) همان طور که عده ای اعتقاد دارند به قصه های سنتی، یا به تحقیقات جدیای که محدثان و شاگردان او انجام داده اند برمی گردد.(106)

در تاریخ وفات ((زهری)) تقریباً تردیدی نیست؛ زیرا روایاتی که تاریخ وفات وی را در 17 رمضان (124 ه' / 742 م) می دانند متواترند.(107) اما تاریخ ولادت وی چنان که انتظار می رود مورد اختلاف است. بنا به روایات مختلف، سال تولد او

50, 51, 56 و 58 ه. ذکر شده است. (108) البته ((زبیر بن بکار)) (109) و ((وافدی)) در روایتی (110) آورده اند که وی 72 سال زیست، و این امر احتمال ولادت وی به سال (51 ه / 671 م) را تقویت می کند. (111)

زهری نزد اعلام محدثین زمان خود که چهار تن از آنان در نظرش از منزلتی خاص و احترامی فراوان برخوردار بودند تحصیل کرد. او از آن ها بسیار تقدیر کرده و اکثر احادیث خود را نیز از آنان اخذ کرده است. این چهار تن عبارتند از: ((سعید بن المسیب))، (112) ((ابان بن عثمان))، ((عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه)) (113) و ((عروه بن الزبیر)).

وی آنان را ((چهار دریای علم)) می نامد (114) و می گوید که علم را از آنان اندوخته و مطالعات خویش را بر علوم ایشان افزوده است. (115)

زهری به قوت حافظه مشهور بود؛ ویژگی ای که در دوران وی اهمیت فراوانی داشت. از این رو می کوشید با نوشیدن شربت عسل آن را تقویت نماید. (116) مهم تر از آن، توجه زهری به نگارش نظریات و مسموعاتش بر سینه الواح و کتب بود. معاصرانش نیز به این ویژگی او توجه داده و مسأله کتابت را از علل اساسی تفوق او بر همگنانش دانسته اند. در روایتی آمده است که وی هر چه را می شنید می نوشت؛ و در روایتی دیگر مذکور است که وی ((سنن)) پیامبر (ص) و ((آنچه را که از صحابه نقل شده بود)) می نوشت. (117)

زهری در نقل ((مغازی)) بیش از هر کسی بر ((عروه بن الزبیر)) متکی بود و دورانی نه چندان کوتاه نزد وی تحصیل کرد و هم چنان که گفتیم او را به دیده احترام می نگرست و ((بحری بی کرانه)) اش می دانست. (118)

((بخاری)) به ((مغازی)) - تالیف زهری - اشاره کرده و می گوید: ((موسی بن عقبه)) به نقل از ((ابن شهاب)) برای ما حدیثی نقل کرد و گفت: ((این مغازی رسول خدا (ص) است))، او سپس حدیث را ذکر می کند. (119) سخاوی نیز ذکر کرده است که زهری ((مغازی)) را از عروه نقل می کند. (120) حاجی خلیفه نیز از ((مغازی)) زهری چنین سخن گفته: ((و از جمله تالیفات در ((مغازی))، مغازی محمد بن مسلم الزهری است)). (121) به هر حال، در آنچه به عنوان مغازی از زهری در دست داریم، مآخذ اصلی روایات عروه است. البته در کنار عروه، زهری از ((سعد بن المسیب)) (122) و ((عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه)) (123) و بسیاری دیگر نیز نقل می کند. (124)

آشکار است که زهری در زمینه احادیث پیامبر (ص) و صحابه، در مدینه به تحقیقی وسیع اقدام کرده و در این کار، منزلت اجتماعی، حافظه نیرومند و بهره مندی از کتابت مدد کار وی بوده اند. وی صرفاً به پرسش از محدثین اکتفا نکرده، بلکه از هر کس که ممکن بود خبر یا حدیثی قابل اعتماد داشته باشد، سوال کرده است. او بدین منظور به مجالس و منازل اشخاص مختلف می رفت و از آنان پرسش می کرد؛ ذهبی می گوید: ((ابراهیم بن سعد)) گفت: به پدرم گفتم: چه چیزی از زهری بر شما ظاهر شده؟ گفت: ((به مجلس ها از آغاز حضور می داشت نه آخر آن. هیچ جوانی، مجلس را ترک نمی کرد، مگر این که از او سوال می کرد و هیچ پیری را بدون این که از او پرسش کند ترک نمی نمود. به هر خانه ای از خانه های انصار که مآمد جوانی یا پیرمردی یا پیر زنی را ترک نمی کرد مگر این که از آن ها سوال می نمود و تا به مرحله ای نزدیک می شد که می خواست از بانوان خدر هم سوال کند)). (125)

ما در اینجا بر آن نیستیم که از مقام ولای او به عنوان محدث و فقیه (126) سخن بگوییم. بلکه در این بحث صرفاً به آثار او به عنوان يك مورخ می پردازیم، لذا به نقل نظر چند تن از بزرگان درباره وی اکتفا می کنیم:

((مالك بن انس)) درباره او گفته است: ((او دانش فقهای سبعه را حفظ کرده و در میان مردم نظیر ندارد)). ((عمر بن عبدالعزیز)) می گوید: ((کسی از او به سنن گذشتگان دانایتر نیست)). ((ابراهیم بن سعد)) به نقل از پدرش می گوید: ((پیش از زهری، کسی دانش را همچون او گرد آوری نکرده است)). ((عبد الرحمان بن ابی الزناد)) به نقل از پدرش می گوید: ((او دانشمندترین مردم است)). (127) این کلمات، همه بیانگر علو مقام و تاثیر او بر سایرین است.

طبری نقش زهری را به عنوان مورخ چنین خلاصه کرده است:

((محمد بن مسلم الزهری در اطلاع از ((مغازی)) رسول خدا (ص) و اخبار قریش و انصار، بر دیگران تقدم دارد و دانشمند بزرگ اخبار پیامبر (ص) و اصحاب اوست)). (128)

اینک به مطالعات تاریخی وی می پردازیم و از ((مغازی)) او آغاز می کنیم.

به نظر می رسد زهری در تحقیق خویش پیرامون زندگی پیامبر(ص) ابتدا برخی حوادث پیش از اسلام را - که برخی از آن ها به ایشان مربوط می شود - ذکر کرده و سپس زندگی پیامبر(ص) را در مکه و مدینه بررسی کرده است. سخاوی (ف. 902ه' / 1497م) می گوید: ((حجاج بن ابی منیع)) (ف. 1 . بعد از 216 ه' / 831 م) مغازی را از زهری نقل کرده)). (129) حاجی خلیفه نیز این سخن را - که زهری کتابی در ((مغازی)) داشته است - تایید می کند. (130) زهری همچنان که تألیف خود را ((مغازی)) نام گذاشته (131) آن را ((سیره)) نیز نامیده است. (132) البته عنوان ((سیره)) به کتابش اطلاق نمی شد. امروزه، از ((مغازی)) زهری جز قطعاتی که بیش از همه در کتب ((ابن اسحاق))، ((واقدی))، ((طبری))، ((ابن سیدالناس)) آمده، چیزی به دست ما نرسیده است. در سطور آینده کوشیده ایم با قرار دادن این قطعات در چارچوب تاریخی شان، ساختار تقریبی آن ها را به دست دهیم:

الف: قبل از اسلام

- 1 - روز آفرینش آدم که جمعه بود ; روز ورود وی به بهشت و روز اخراجش از آن جا; روا یاتی درباره تاریخ حوادث مهم از هبوط آدم به زمین تا بعثت پیامبر(ص). (133)
- 2 - ذکر ماجرای حضرت نوح و پراکنده شدن فرزندان و خاندان وی و تقسیم زمین در میان ایشان. (134)
- 3 - تقویم فرزندان اسماعیل یا عرب ها که با ماجرای دخول حضرت ابراهیم(ع) در آتش آغاز شده و به عام الفیل می رسد ; بعد نیز تقویم هجری را ذکر می کند. (135)
- 4 - اخباری درباره برخی از انبیا: (136) ندا کردن موسی(ع) توسط خداوند و معرفی حضرت محمد (ص) و امتش به حضرت موسی(ع); (137) ماجرای موسی(ع) و خضر(ع); (138) بیماری حضرت ایوب(ع) (139) و خبر نذر حضرت ابراهیم(ع) (به نقل از کعب الاحبار) بر قربانی کردن فرزندش حضرت اسحاق(ع) و تلاش شیطان برای ممانعت از این کار. (140) این قطعات نمایانگر توجه زهری به اخبار انبیا سلف است و نمی دانیم که آیا این بخش ها جزئی از ((مغازی)) او بوده است یا نه؟ اگر چه آن را بعید می دانیم.
- 5 - برخی روایات درباره ((آمنه بنت وهب)) هنگامی که به پیامبر(ص) باردار شد (141) و حکایت درگذشت ((عبدالله بن عبدالمطلب)) نزد دایی هایش در یثرب. (142)
- 6 - سخاوی ذکر می کند (143) که ((یونس بن یزید)) (ف. 159 م / 775 م) از زهری درباره حوادثی که برای پیامبر(ص) رخ داده یا ماجراهایی که پیامبر(ص) در آن ها مشارکت داشته نقل کرده است; از قبیل تعمیر کعبه و حلف الفضول. زهری حضور محمد بن عبدالله(ص) در جنگ فجار (144) را نفی کرده است و این روایات، خود موید مطالب سخاوی است.
- 7 - خدیجه بنت خویلد با محمد بن عبدالله(ص) توافق می کند که قافله اش را - که به شام می رفت - سرپرستی نماید; ازدواج پیامبر(ص) با خدیجه و سن پیامبر(ص) در آن هنگام. (145)
- 8 - زهری روایاتی از دلایل نبوت پیامبر(ص) نقل می کند; از آن جمله فرشته ای به کسری هشدار می دهد (146)، و یا گاهی نقل می کند که دوستش از پایان دوره بت پرستی خبر داده است، و در خیر دیگری یکی از این خوارق عادت را به ((عمر بن خطاب)) نسبت می دهد. (147)

ب - دوران رسالت

ب - 1: دوره مکه

- 1 - آغاز نزول وحی (مقدمات رسالت، روای صادقه، عبادت در تنهایی و نزول وحی) ; نگرا نی پیامبر(ص) و بازگشتنش نزد خدیجه(س); رفتن آن حضرت نزد ورقه بن نوفل و ذکر سخن ورقه ; چگونگی اطلاع پیامبر(ص) از این که خداوند او را به رسالت برگزیده است; (148) اولین و آخرین آیات نازل شده; (149) دوره انقطاع وحی و نگرانی پیامبر(ص) (150) و ذکر نخستین مسلمانان. (151)
- 2 - نظریه ای درباره نگرش قریش نسبت به دعوت پیامبر(ص) و فعالیت های آن حضرت; (152) کوشش پیامبر(ص) در

- مراسم حج جهت گسترش دعوت خود در قبایل دیگر نظیر ((کنده)) و ((بنی عامر بن صعصعه)), و عدم توفیق ایشان در این کار. (153)
- 3 - ماجرای سیر پیامبر(ص) و معراج. (154)
- 4 - هجرت به حبشه; نخستین مهاجران; موضع نجاشی نسبت به مسلمین; اعزام هیئتی از جانب قریش به نزد نجاشی و شکست هیئت مذکور در بازگرداندن مسلمین; و ذکر مطالب دیگر درباره نجاشی. (155)
- 5 - تحریم بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط قریش (زهري در شمار راویان این خبر است); (156) وفات ابوطالب. (157)
- 6 - بیعت عقبه; متن بیعت نامه و آغاز استقرار اسلام در مدینه. (158)

ب - 2: دوره مدینه

- 1 - بیان واقعه هجرت به مدینه و ماجرای ((سراقه بن جشم)); (159) مسلمانان در انتظار پیامبر(ص); موقعیت و زمان وصول پیامبر(ص) به مدینه; ساختن مسجد مدینه; (160) تاثیر آب و هوای مدینه بر مهاجرین و ابتلای برخی از آنان به تب. (161)
- 2 - سربه ((عبدالله بن جحش)); تعداد شرکت کنندگان در این سربه و هویت آنان; (162) نظر پیامبر(ص) درباره حمله به قافله قریش. (163)
- 3 - برخی اطلاعات از نظر یهود درباره پیامبر(ص); (164) موضع خشن و دشمنانه ((عبدالله بن ابی)); (165) تغییر قبله [از بیت المقدس] به کعبه; (166) وجوب روزه و تاریخ آن و وجوب زکات فطره. (167)
- 4 - غزوه بدر (زهري در شمار راویان این خبر است); (168) مطالب دیگری که به ((بدر)) مربوط است; رویای ((عاتکه)) - دختر عبدالمطلب - درباره کاروان قریش; (169) نیز حکایت ((اما بن رضه)) که اهدای ده شتر را به قریش پیشنهاد کرده و برای کمک های دیگر نیز اعلام آمادگی می کند. یکی از جاسوسان قریش موسوم به ((عمیر بن وهب)) با توجه به نظام و اوضاع مسلمین توصیه می کند که قریش از جنگ منصرف شوند, ((عتبه بن ربیع)) نیز نظر او را تایید می کند, اما ابو جهل دخالت کرده و توصیه او را رد می کند و مقابله با مسلمین آغاز می شود; دعوت ابو جهل هنگامی که با مسلمانان روبرو می شود; نماز پیامبر(ص) و نفرین ایشان بر قریش; (170) و مطالب دیگر, (171) از جمله: نخستین شهید مسلمین و اولین شهید از هر يك از گروه های مسلمان; بازید پیامبر(ص) از میدان جنگ; تعداد شهدای مسلمین و تعداد اسرا و مقتولین قریش; زمان آوردن اسرای قریش و تمایل پیامبر(ص) به رفتار ملاحظه آمیز با آنان. (172)
- 5 - غزوه ((سویق)) و تاریخ وقوع آن. (173)
- 6 - تیرگی روابط با یهود و وقوع نزاع با آنان; قبیله ((اوس)) به قتل کعب بن اشرف, اقدام می کنند; (174) رقابت ((اوس)) و ((خزرج)), در جلب رضایت پیامبر(ص) و قتل ((ابن ابی الحقیق)) یهودی توسط قبیله ((خزرج)); (175) هراس یهودیان و عقد ((عهدنامه)) مشهور [میان مسلمین و یهودیان]. (176)
- 7 - غزوه ((بنی قینقاع)) پس از نزول آیه ((و اما تخافن من قوم خیانه فانبدالیهم علی سوا)); (177) بیان تفصیلی غزوه و تاریخ وقوع آن و رفتار بنی قینقاع. (178)
- 8 - غزوات دیگر; غزوه ((قراره الکرد)) علیه ((بنی سلیم)) و ((غطفان)) پس از گذشت 22 ماه از هجرت; (179) اعزام مسلمین به سربه علیه بنی سلیم در ((بحرین)) پس از گذشت 27 ماه از هجرت. (180)
- 9 - جنگ احد (زهري در شمار راویان این خبر است); (181) مشورت های مسلمین پیرامون باقی ماندن در مدینه یا خروج از شهر برای مقابله با هجوم قریشیان; (182) نظر عبدالله بن ابی سلول (ابن ابی); (183) عقب نشینی منافقین و تعداد مسلمانان; وقوع جنگ و انتشار شایعه قتل پیامبر(ص); یکی از مسلمین پس از جنگ پیامبر(ص) را می بیند; (184) پیامبر(ص) بر یکی از قریشیان موسوم به ((ابی بن خلف)) که قصد کشتن آن حضرت را دارد پیشی بسته و او را هلاک می سازد; (185) بیان تفصیلی شهادت حمزه بن عبدالمطلب; (186) پیامبر(ص) میدان جنگ را مورد بازید قرار

می دهد. (187)

10 - اخراج قبیله یهودی ((بنی النضیر)) از مدینه؛ اوضاع و شرایط و تاریخ انجام این کار و شروطی که به موجب آن، این اخراج صورت پذیرفت؛ اموال ((بنی النضیر)) و کیفیت اموالشان؛ پیامبر(ص) غنائم ((بنی النضیر)) را میان مسلمین تقسیم می فرماید. (188)

11 - غزوه خندق (زهري در شمار راویان این خبر است) (189): سختی اوضاع مسلمین؛ پیامبر(ص) با برخی از گروه هایی که مدینه را محاصره کرده اند مذاکره می کند؛ نظر انصار، مخالف هر گونه سازش است؛ شکست تنها کوشش قریش برای درهم شکستن خط دفاعی مدینه؛ (190) پیامبر(ص) از توطئه ((بنی قریظه)) علیه مسلمین برای ایجاد بدگمانی میان دشمنان خویش بهره می گیرد؛ وزش بادهای شدید و پایان محاصره. (191)

12 - حمله به ((بنی قریظه)) - که سومین قبیله یهودی مدینه بودند - بلافاصله پس از غزوه خندق (192) و شرایطی که آنان پذیرفتند (193) و مطالب دیگر. (194)

13 - اعزام به سریه ای علیه ((بنی لحيان)) (زهري در شمار راویان این خبر است). (195)

14 - حدیث افک [عایشه]. (196)

15 - سریه ((زید بن حارثه)) علیه ((ام قرفه)). (197)

16 - صلح حدیبیه: اهداف پیامبر(ص) و تعداد مسلمانانی که با پیامبر(ص) از مدینه خارج شدند و تعداد شتران قرآنی؛ (198) پیامبر(ص) مسیر را مشخص می کند؛ توقف مسلمین در حدیبیه؛ پیامبر(ص) نسبت به مسالمت با قریش اظهار تمایل می کند؛ واکنش قریش و دیدگاه آنان در این مورد؛ قبیله ((خزاعه)) که با مسلمین روابط دوستانه دارند، دیدگاه مسلمانان را به اطلاع قریش می رسانند. (199)

آمدن نمایندگان که اکثرشان در هر دو جانب از قریش اند و تلقی آنان از وضعیت مسلمانان؛ پیامبر(ص) با لحنی سیاستمدارانه (دیپلماتیک) سخن گفته بر حسن نیت خویش تأکید کرده و ترک مخاصمه را پیشنهاد می کند؛ سرانجام ((سهیل بن عمرو)) برای انجام مذاکره از جانب قریش [به حضور پیامبر(ص)] مآید؛ مناقشه پیرامون برخی از کلمات عهدنامه؛ متن نهایی صلحنامه و اسامی شهود؛ مطالب دیگر از جمله تردید برخی از صحابه در قرآنی کردن قربانی خود در حدیبیه؛ تحلیل زهري درباره اهمیت صلح حدیبیه و نتایج آن. (200)

17 - فتح خیبر: موفقیت خیبر و تاریخ فتح آن؛ توافق با اهالی خیبر و دلایل فقهی آن و دیدگاه ابوبکر و عمر در باره آن؛ (201) حادثه ای در مسیر خیبر؛ (202) معامله فدک؛ غزوه مونه؛ (203) غزوات کوچک. (204)

18 - فتح مکه: زهري نقش قبیله ((خزاعه)) را به عنوان همپیمانان و خبرچینان پیامبر بیان می کند (205) و این که آنان بعد از صلح حدیبیه با پیامبر همپیمان شده بودند؛ تجاوز قبیله بکر و قریش - که همپیمانان یکدیگر بودند - بر قبیله خزاعه سبب اصلی حمله مسلمین به آنان شد؛ (206) ابوسفیان برای مذاکره به مدینه مآید، اما به نتیجه نمی رسد؛ آمادگی پیامبر برای حمله؛ (207) پیامبر کسی را به نیابت از خود در مدینه می گمارد و خود حمله را رهبری می کند؛ تاریخ حمله و تعداد سپاهیان و ورود پیروزمندان پیامبر به مکه؛ (208) ستردن نقوش ترسیم شده در داخل کعبه و تصمیمات دیگر؛ مدت اقامت مسلمین در مکه پس از پیروزی. (209)

19 - غزوات بعدی: غزوه ((هوازن)) و اذکاء مسلمین برکثرت تعدادشان (ماجرای ((ذات انواط)))؛ (210) در هم ریختن صفوف مسلمین در جنگ و فراخواندن انصار توسط پیامبر و پذیرش آنان [و ادامه جنگ]؛ دوره بحرانی جنگ و دعای پیامبر (ص)؛ پیروزی، (211) توزیع غنائم و آزاد ساختن اسرا؛ (212) حمله به ((تبوک)) (زهري در شمار راویان این خبر است)؛ (213) مطالب مستقل؛ (214) تعیین جزیه بر ((ایله)) و ((اذرج)) و ((اذرعان))؛ (215) و ((تباله)) و ((جرش))؛ (216) و حمله به ((دومه الجندل)) و تعیین جزیه بر آنان. (217)

20 - نامه ها و دیدارها: دیدار هیئت اعزامی قبیله ((کنده))؛ (218) پیامبر نامه ای به وسیله ((دحیه الکلبی)) برای هرقل (هراکلیوس) ارسال می کند و تفصیل این ماجرا؛ زهري ماجرای رویای هرقل و تمایل پنهانی وی به اسلام و مشورت او با اسقف در این مورد را نقل می کند؛ (219) پیامبر نامه ای برای کسری (خسرو پرویز) می فرستد، ولی او نامه را پاره

می کند، تحلیل پیامبر از ابن خبر؛ (220) کسری از ((بازان)) - حاکم یمن - می خواهد که به نزد پیامبر برود و از او بخواهد که توبه کند، در غیر این صورت آن حضرت را به قتل برساند! ((بازان)) با پیامبر مکاتبه می کند و این مکاتبه با اسلام آوردن او و پارسیان خاتمه می یابد و این مفارن زمانی است که پیش بینی پیامبر در مورد پایان کار کسری تحقق می یابد. (221)

21 - برخی ناآرامی ها؛ اعزام ((خالد بن ولید)) برای سرکوب قبیله ((بنی حارث)) به نجران و اسلام آوردن آنان؛ (222) قبیله تمیم از پرداخت زکات سرپیچی می کند، اما مسلمانان آنان را به پرداخت زکات وادار می سازند و هیئتی از جانب آنان به مدینه مآید. (223)

22 - مطالبی مربوط به پیامبر(ص)؛ اشاراتی به همسران آن حضرت (224) و توضیح برخی از اسامی آن حضرت. (225)
23 - اشاره ای به حجه الوداع و برخی اطلاعات درباره آن؛ (226) آماده شدن ((اسامه بن زید)) برای جنگ [با کفار]. (227)

24 - آخرین بیماری پیامبر(ص)؛ پیامبر نزدیک بودن اجل خویش را دریافته و ضمن اشاره به این موضوع در یکی از خطب خویش بر منبر مسجد، بر اعزام سپاه ((اسامه)) تأکید می فرماید. عباس از علی بن ابی طالب(ع) می خواهد که به اتفاق به نزد پیامبر بروند و درباره جانشین آن حضرت سوال کنند، اما علی(ع) نمی پذیرد؛ مطالب دیگر. (228) پیامبر در واپسین روزهای عمر، مسلمین را از نظر می گذراند و ابوبکر را به امامت نماز مسلمانان می گمارد؛ (229) آخرین وصایای پیامبر و رحلت آن حضرت به سرای باقی؛ تاریخ و وفات پیامبر و سن آن حضرت؛ (230) تأثیر وفات پیامبر؛ به خاکسپاری پیکر مطهر پیامبر بزرگوار. (231)

از این نمودار مختصر آشکار می شود که زهری اولین چارچوب واضح از سیره را به دست داده، خطوط اصلی آن را به وضوح تمام ترسیم کرده و تنها تکمیل جزئیات این چارچوب را بر عهده آیندگان نهاده است. طرح او در مغازی (سیره) با برخی از مطالب مربوط به زندگانی پیامبر(ص) قبل از نبوت آغاز می شود و چه بسا در این بخش، نسب پیامبر(ص) را نیز ذکر می کند (232) و پس از اشاره به برخی از مطالب مهم دوران مکه، هجرت، غزوات و سرایا، به تشریح دوران رسالت پرداخته و فعالیت های دیگر از قبیل سفرها و هیئت های اعزامی و سرانجام بیماری پیامبر(ص) و وفات آن حضرت را ذکر می کند.

به نظر می رسد زهری عموماً حوادث تاریخی را بر اساس تسلسل زمانی آن ها ملاحظه کرده است و برخی از تواریخ از قبیل تاریخ هجرت و چه بسا تاریخ وقوع غزوه بدر، احد و خندق (زیرا نام او در شمار راویان این اخبار ذکر شده است) و تاریخ برخی غزوات از قبیل غزوه قراره الکمر، ((بنی سلیم))، قینقاع، بنی النضیر، خیبر و فتح مکه و تاریخ وصول هیئت اعزامی ((کنده)) و رحلت پیامبر(ص) را ذکر کرده باشد. (233) همین توجه به تاریخ وقوع حوادث، زهری را در تثبیت چارچوب سیره یاری کرده است.

دیدگاه زهری اساساً دیدگاه ((محدث)) است. (234) تلاش اصلی او نیز کسب علم یا احادیث و از جمله احادیث تاریخی بوده است. وی کسب ((علم)) را علاوه بر این که کاری ناشی از تقوی و دینداری می داند، آن را ضرورتی اجتماعی و دینی نیز می شمارد (235) که در نتیجه آن، صاحب علم نیز از شرافت و منزلت اجتماعی والایی برخوردار خواهد شد. (236)

روش او در تحقیق احادیث و روایات، متکی بر اسناد است (237) و موضع او نسبت به اسناد، همان موضع محدثین بزرگ آن عصر است که گاهی به روایت یکی از تابعین اکتفا کرده، ولی در مورد احادیث تاریخی با آزادی عمل بیشتری عمل می کند.

اما زهری با گردآوری چند روایت به صورت یک ماجرای روان و به هم پیوسته - که نام رجال روایات مذکور نیز پیش از روایت آورده شده - گامی بزرگ و مهم در نقل روایات تاریخی پیوسته برداشته است. (238) علاوه بر این، زهری آیات قرآنی را که به مسایل تاریخی ارتباط دارند، بسیار ذکر می کند. (239) روایات واقعی - که از زهری نقل شده اند - به وضوح تمام بیانگر این حقیقت اند که مطالعه قرآن که سرشار از اشاره به امور مسلمین در مدینه است عامل دیگری در

پدید آمدن تحقیقات تاریخی است. (240)

در روایات زهری، می توان هم کارهایی که با وحی الهی انجام شده اند و هم فعالیت های عملی بشری را (خصوصا به هنگام تشریح غزوات) مشاهده کرد. (241) پیدا است که اندیشه ((جبر)) هنوز در آن زمان اندیشه حاکم نبوده و در واقع، نظر زهری درباره صلح حدیبیه، متضمن تایید کاری است که در زمان خود از تایید لازم برخوردار نشد. (242) می توان گفت که روایات زهری عموما با روشی صریح و ساده و متمرکز، اطلاعاتی واقعی و متوازن به دست می دهند، (243) لذا تلاش برای بزرگنمایی و اغراق که در مورخین بعدی دیده می شود، در آثار او اندک است، گرچه جوانه های تمایل به تمجید را در آثار او می توان یافت. (244)

اطلاعات تاریخی زهری عموما برگرفته از احادیث است. وی داستان های مردمی (عامیانه) را بیشتر مناسب سرگرمی و تفریح می داند، (245) اما پیدا است که مواد دیگری - اگرچه محدود و اندک - به اخبار تاریخی او نفوذ کرده است. وجود این مواد، بیانگر آغاز تحولاتی است که بعد از زهری آشکار شد؛ فی المثل تاثیر داستان های عامیانه در برخی روایات او به چشم می خورد؛ از جمله خبری از نظر هرقل (هراکلیوس) درباره دین جدید، (246) هشدار که کسری (خسرو پرویز) شنید، (247) داستان کاهنی که شیطان او را هشدار داد، (248) و جزئیات ماجرای سراقه. (249) هم چنین توجه زهری به اخبار انبیا پیشین و اخبار اهل کتاب، (250) انعکاس خفیفی از اسرائیلیات در آثار وی به جا نهاده است؛ در این مورد ((کعب الاحبار)) منبع خبر او است. (251)

گاهی زهری اشعاری را در اخبار خود ذکر می کند. (252) و این امری طبیعی است، زیرا باید به یاد داشته باشیم که مردم عموما به شعر راغب بوده اند و شعر عنصر اصلی فرهنگ آن زمان بوده است. زهری نیز به شعر علاقه مند بود (253) و خود به عنوان کسی که در این فن دستی دارد شهرت داشت، (254) با این حال میزان شعر در مغازی او محدود است و ذکر این مقدار شعر، به هیچ روی نشانه تاثیر سبک ((قصص ایام)) ((مکتب تاریخی عراق)) در آثار او نیست. مطالعات تاریخی زهری به مغازی منحصر نیست، بلکه علم انساب و تاریخ صدر اسلام را نیز شامل می شود. وی به داشتن اطلاعات وسیع در مورد ((انساب)) معروف بود. (255) ((خالد القسری)) از او خواست که کتابی در انساب عرب تالیف کند. وی نیز با انساب قوم ((مضر)) آغاز کرد و لی آن را به اتمام نرساند. (256) ((مصعب الزبیری)) در کتابش موسوم به ((نسب قریش)) از آثار زهری استفاده کرد. (257) و این امر کلام ((قره بن عبدالرحمان)) را که می گوید زهری کتابی درباره نسب قوم خویش (قریش) تالیف کرده، تایید می کند. (258)

زهری به دوره خلفای راشدین نیز پرداخته و مسایل حیاتی و مهمی را که در آن دوره روی داده به مطالعه گرفته است. وی اطلاعات مفصلی از انتخاب ابوبکر به دست داده و تاثیر این انتخاب را نیز بیان کرده است. (259) آن گاه اولین سخنرانی (خطبه) ابوبکر را ذکر کرده و در مورد رفتار او به عنوان خلیفه اظهار نظر نموده است. (260) پس از آن نیز نظر علی(ع) درباره این انتخاب و بیعت آن حضرت - که بعدا صورت گرفت - و طلب کردن ((فدک)) توسط حضرت فاطمه زهرا (س) را نقل می کند. (261)

او درباره دوران ((عمر بن الخطاب)) به مساله ایجاد دیوان (دیوان سپاه) و سازماندهی آن و دیوان عطا یا (262) و احتمالا به مساله ((شورا)) هم پرداخته است. (263) او سن عمر و برخی از خطب او را بیان می کند. (264) سپس دوران خلافت عثمان را به تفصیل شرح می دهد و نخست به جمع آوری قرآن می پردازد. (265) آن گاه جزئیات دقیقی از فتنه به دست می دهد. روایات او در این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا بیانگر دیدگاه مدینه از این ماجرا است. بنا به نقل زهری عثمان در شش سال اول خلافتش دارای محبوبیت است، اما پس از آن به تدریج شکایات رو به فزونی می گذارد. (266)

زهری به تفصیل انتقادات وارده بر عثمان را شرح می دهد (267) و هم چنین متعرض تلاش عثمان برای جواب گویی به انتقادات (268) می شود. او به تاثیر بد ((مروان بن الحکم)) بر اوضاع (269) می پردازد و دسته بندیهای بزرگ در مدینه (270) و گرد آمدن ابرهای مخالفت و در انتها، طوفانی که طومار زندگی عثمان را در هم پیچید و پایان کار او را شرح می دهد. (271) سپس واکنش شخصیت های بزرگ مدینه و سرانجام انتخاب علی(ع) را بیان می کند. (272)

آن گاه دیدگاه ((طلحه)) و ((زبیر)) را نسبت به خلیفه جدید و مذاکرات آن ها با عایشه و عزیمت هر سه به ((بصره)) و مذاکراتشان با علی(ع) پیش از جنگ و سرانجام جنگ جمل(273) را ذکر کرده و پس از آن، به منازعه علی(ع) و معاویه و جنگ صفین می پردازد. سپس ماجرا را با حاکمیت و تسلط معاویه بر مصر،(274) رابطه امام حسن(ع) با کوفیان، مذاکرات آن حضرت با معاویه و سرانجام کناره گیری امام حسن(ع) خاتمه می بخشد.(275)

پیداست که زهری دوران اموی را بررسی نکرده است، اما گفته می شود که ((ولید بن عبدالملک)) از او درباره سن خلفای اموی پرسش کرده است(276) و او نیز سن و مدت خلافت هر يك از خلفا را نگاشته است. طبری مدت خلافت ولید بن عبدالملک را نیز از قول زهری آورده و این آخرین خبری است که از وی نقل می کند.(277)

این نوع تحقیقات زهری حاکی از آن است که توجه به تجارب امت، یکی از عوامل مهم پیدایش تالیفات تاریخی بوده است؛ زیرا مسایلی از قبیل ((اصل اجماع))، ظهور دسته های سیاسی و مناقشات آنان پیرامون حوادث گذشته و به ویژه موضوع فتنه [دوران عثمان]، مسأله خلافت و این که آیا خلافت به انتخاب است یا به وراثت، مشکل سازمان اداری و خصوصا مسأله سامان بخشیدن به تنظیم مالیات ها(278) و تشکیل دیوان، همگی نیازمند تحلیل و توصیفی است که می بایست از طریق مطالعات تاریخی حاصل شود.

زهری روایات مدینه را به ما عرضه می کند و این روایات، عموماً دلالت بر حقانیت امت دارند؛ فی المثل از این روایات در می یابیم که پیامبر(ص) برای رهبری امت پس از خود، هیچ کس را معرفی نکرده است و اصل انتخاب را مقرر داشته نه وراثت را، امت نیز ابوبکر را برگزیده اند. حتی علی(ع) هم که ابتدا از این انتخاب راضی نبود، بعدها به اختیار خود با وی بیعت نمود.

زهری ابوبکر و عمر را دو نمونه ممتاز درستکار نشان می دهد، اما مسأله فتنه دوران عثمان دارای پیچیدگی بسیاری است و شکایاتی که از عثمان شده تا حدودی توجیه پذیرند. تصویری که زهری از واقعه به دست می دهد با روایات دیگری که از ماجرا عرضه می دارد متفاوت است و این خود بیانگر آن است که مدینه در دوران فتنه به دسته های پی منشعب شده بود. از روایات او در می یابیم که ابتدا علی بن ابی طالب(ع) نسبت به فتنه موضعی خیر خواهانه داشت، سپس گوشه گرفت و در زمان وقوع طوفان برکنار ماند، ولی به شدت از قتل عثمان متأثر شد؛ دیگر آن که علی(ع) به سبب آن که طبعاً نامزد خلافت به شمار می رفت و دارای منزلت و امتیازات بسیار بود، انتخاب شد.

هنگام بیان خروج طلحه و زبیر، روایات زهری طرفدار علی(ع) است و سایه منفی خفیفی بر شورشیان می افکند. در منازعه میان علی(ع) و معاویه نیز با این که معاویه به عنوان مظهر زیرکی ظاهر می شود، اما پیداست که حق به جانب علی(ع) است.

زهری روایت می کند که امام حسن(ع) در مقابل معاویه از خلافت کناره گیری کرد. او با بیان این ماجرا، کار خود را خاتمه می دهد.

نگاهی گذرا به آثار زهری نشانگر آن است که وی متأثر از دسته های سیاسی نبوده و کوشیده است که حوادث را از دیدگاه مدینه نقل کند.

حال، ناگزیریم از روابط زهری با امویان سخنی بگویم.(279) ((یعقوبی)) آورده است که عبدالملک مروان هنگام مبارزه با ((عبدالله بن زبیر)) تلاش می کرد که شامیان را از انجام حج باز دارد و برای تقویت موضع خویش، حدیثی را به زهری نسبت داد که ((حج به مسجد الاقصی نیز جایز است!)).(280) این حدیث فی نفسه مشکوک است، زیرا زهری در آن زمان (حوالی سال 72,73 هجری) جوانی بیش نبوده و هنوز شهرتی نداشته است.

روایات موجود ذکر می کنند که زهری به دمشق سفر کرده و اتفاقاً در راه به عبدالملک بر خورده و مشکل فقهی او را پاسخ گفته است. عبدالملک، زهری را نمی شناخت، ولی در این ملاقات دانش و ذکاوت او را پسندید و دیون او را پرداخت و به او هدیه ای بخشید و توصیه کرد که مطالعات خویش را ادامه دهد؛ و زهری به مدینه بازگشت.(281)

این روایت می رساند که در آن زمان، زهری دانشجو بود، زیرا چنان که وی اهمیتی را که در روایت یعقوبی آمده است

واجد می بود، طبعاً نباید خلیفه در زمان مبارزه با ((عبدالله بن زبیر)) او را به بازگشت به مدینه توصیه نماید! از سوی دیگر روایتی موجود است که می رساند زهری از عبدالملك در زمان مبارزه اش با فرزند زبیر انتقاد می کرده است، (282) در نتیجه نمی توان روایت یعقوبی را پذیرفت. از این رو روایت زهری را در باره خودش می پذیریم که گفته است: ((در زمان جنبش "ابن اشعث" به دمشق رفتم))؛ (283) یعنی حدود سال 80 هجری که هفت یا هشت سال پس از قیام فرزند زبیر بوده است.

احتمال می رود که تحقیقات زهری مدتی طولانی او را به اقامت در مدینه وادار کرده باشد و در همین ایام دیدارهای ناپیوسته ای با دربار اموی داشته است. او سپس نواحی جنوبی فلسطین (نزدیک مرزهای حجاز) را برای اقامت برگزید و احتمالاً در این زمان است که به سبب مقام علمی اش از حجاز و دمشق (دربار اموی) نیز دیدار کرده است. (284) آن چنان که گفتیم عمر بن عبدالعزیز نیز او را بسیار گرامی می داشت. (285)

زهری در زمان ((یزید بن عبدالملك)) و ((هشام)) ترجیح می دهد که در دمشق مقیم شود و یزید بن عبدالملك او را به عنوان قاضی منصوب کرد. زهری هم چنین با ((هشام بن عبدالملك)) که او را به عنوان مر بی فرزندش برگزیده بود، روابطی مستحکم داشت و همین امر سبب تقویت صبغه اسلامی در حکومت وی شد. هشام از او خواست که به منظور استفاده فرزنداناش، احادیث خود را املا کند (286) و از دو کاتب خواست که با او همراهی کرده در درس هایش حاضر شوند و احادیث او را بنویسند. آن دو نیز مدت یکسال چنین کردند. (287) و چه بسا این مسأله خود روشنگر علت وجود اکثر تالیفات او در مخزن کتب دربار اموی باشد.

با این حال، در مجادله تندی که میان او و هشام واقع شد، ملاحظه می کنیم که زهری تحت تاثیر امویان قرار نگرفته است: ((روزی هشام از او پرسید: در آیه ((الذی تولى كبره منهم...)) (288) منظور کیست؟ زهری پاسخ داد: ((عبدالله بن ابی)) مقصود است! هشام گفت: دروغ گفتی، منظور علی(ع) است! زهری پاسخ داد: من دروغ می گویم!؟ از تو باکی ندارم، سوگند به خدا اگر هاتفی از آسمان بگوید که پروردگار دروغ را حلال کرده است، دروغ نخواهم گفت!)) (289) این همان زهری دانشمند است!

خدمات زهری در زمینه مطالعات تاریخی، به دیدگاه تاریخی و تحقیقات او در تاریخ صدر اسلام منحصر نیست، بلکه او با تدوین احادیث نیز خدمت بزرگی به علم تاریخ کرده است. در منزلش انواع کتب او را از همه سو احاطه کرده بودند (290) و مخزن کتب امویان شامل بارهایی از دفاتر دانش او بود که برای هشام بن عبدالملك نگارش یافته بود. (291) اما درباره حدیثی که بدو منسوب بوده و در آن گفته است: ((از نوشتن کراهت داشتیم، تا این که امر ما را بدان مجبور ساختند؛ پس بهتر دیدم که هیچ مسلمانی را از آن محروم نسازم))؛ (292) به نظر می رسد که این حدیث انعکاسی از آرای محدثین می باشد که بعدها به وجود آمده اند، زیرا زهری از زمانی که دانشجو بود عادت داشت احادیث را بنویسد. (293)

روایت زیر که از معاصرانش نقل شده، نوشتن علوم را توسط او امری طبیعی به شمار آورده است: ((لیث می گوید به ابن شهاب گفتم: ای کاش این کتاب ها را برای مردم وضع می کردی و فقط به تدوین می پرداختی! زهری پاسخ داد: هیچ کس چون من این علم را رواج نداده و در راه آن به اندازه من تلاش نکرده است)). (294) زهری به نوشتن بها داد، چون گفت: ((خواندن از دانشمند و سماع از او مساوی هستند، ان شأ الله!)). (295)

((عبدالله بن عمر)) می گوید: ((زهری را می دیدم که کتابی را به کسی می دهد و آن را بر آن ها نمی خواند و آن را بر او نمی خوانند، بلکه می پرسند: آیا این کتاب را از تو روایت کنیم و او پاسخ می دهد: آری!)). (296) ((ما لك بن انس)) نقش زهری را در کتابت حدیث در یافته و گفته است: ((نخستین کسی که دانش را تدوین کرده ابن شهاب است)). (297) او با این کار راه را برای دیگران گشود.

بدین ترتیب، معلوم است که زهری خطوط کلی تالیف سیره نبوی و چارچوب اصلی آن را مشخص ساخته و در ضبط و ثبت روایات مدینه نیز نقشی اساسی داشته است. لذا اگر ((عروه بن الزبیر)) پیشتاز علم تاریخ باشد، زهری مؤسس مکتب تاریخی مدینه است. او با تحقیقات جدی خویش، علم مغازی (سیره) را بنیان نهاد، لذا برخلاف آنچه که برخی

پنداشته اند، این علم زاینده داستان های قصه پردازانی از قبیل ((وهب بن منبه)) نیست. شاگردان زهری از قبیل ((موسی بن عقبه)) و ((ابن اسحاق)) نیز در طریقی که او ترسیم کرد ره سپردند. هر چند ((ابن اسحاق)) موادی نیز از داستان های عامیانه و اسرانیلیات گرفته و از این رو سطح مطالعات تاریخی اش تنزل کرده است، اما در عین حال مواد اصلی سیره او روایات زهری است. واضح است که توجه به تجارب و دستاوردهای امت، یکی از عوامل تحقیقات و مطالعات تاریخی زهری بوده است و می بینیم که غنچه های کار عروه، نزد زهری رشد کرده و به بار نشستند. سرانجام، سخن آخر این که زهری با دانش و سعی خود، مطالعات تاریخی را بر اصلی ثابت و استوار بنیان نهاد که به حفظ نخستین روایات تاریخی انجامید.

منابع

- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (لیدن، بی نا، بی تا).
- ابن الکلبی، کتاب الاصلان، ن. احمد زکی باشا، (لایپزیگ، بی نا، 1941).
- _____، جمهره الانساب (بی جا، بی نا، بی تا).
- ابن الندیم، الفهرست، ن. فلوگل، (لایپزیگ، بی نا، بی تا).
- ابن جوزی، عبدالرحمن، صفوه الصفوه، جزءان، (حیدر آباد دکن، دائرة المعارف العثمانیه، 1355 - 1356ه').
- ابن خلکان، وفيات الاعیان، جزءان، (قاهره، بولاق، 1299).
- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، ن. سخی، 9 اجزا، (لیدن، بی نا، 1904 - 1940).
- ابن سیدالناس، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمالی و السیر، جزءان، (قاهره، بی نا، 1356).
- ابن عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، ن. نوری، (لیدن، بی نا، 1920).
- ابن قتیبہ، المعارف، ن. وستنفلد، (قاهره، بی نا، 1935).
- ابن کثیر، البدایه و النهایه فی التاریخ، 14 جزء، (قاهره، مطبعه السعاده، 1348 - 1358).
- ابن هشام، التیجان فی ملوک حمیر و الیمن، (حیدر آباد دکن، بی نا، 1347).
- _____، سیره سیدنا محمد، ن. وستنفلد، جزءان، (قاهره، بی نا، 1936).
- ابن یوسف (السلطان الملک الاشرف)، عمر، طرفه الاصحاب فی معرفه الانساب، ن. سترستین، (دمشق، المجمع العلمی العربی، 1949).
- ابوعبید، قاسم بن سلام، الاموال، ن. محمد حامد الفقی، (قاهره، بی نا، 1353).
- ابوعبیده، معمر بن المثنی، النقائص، ن. بفان، 3 اجزا، (لیدن، بی نا، 1907 - 1912).
- _____، مجاز القرآن، ن. محمد فواد سزگین، (قاهره، بی نا، 1954) ج 1.
- الاصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، (قاهره، السامی، بی تا) و (بی جا، دارالکتب، بی تا).
- _____، الاغانی، (بی جا، دارالکتب، بی تا).
- الاصفهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء، 10 اجزا، چاپ اول (قاهره، بی نا، 1932 - 1938).
- الاصفهانی، حمزه، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا، ن. کوتوالد، جزءان، (پترزبورگ، بی نا، 1844 - 1848).
- بخاری، صحیح البخاری، 8 اجزا، (قاهره، بولاق، 1296 ه').
- بخاری، التاریخ الکبیر، (حیدر آباد دکن، دائرة المعارف، 1360 - 1364 ه' ج 1 و 2 و 4).
- بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، 14 جزء، (قاهره، بی نا، 1931).
- بلاذری، فتوح البلدان، ن. دی خویه، (لیدن، بی نا، 1886) و (قاهره، بی نا، 1932 م).
- _____، انساب الاشراف، ن. شلوسنجر، (قدس، بی نا، 1936) ج 4، ق 2؛ ج 5 (قدس 1940)؛ ج 11 (بی جا، گریفولد،

(1883).

- ثعالبی، لطائف المعارف، ن. دی، یونج، (لیدن، بی نا، 1867).
- جاحظ، البیان و التبیین، ن. عبدالسلام هارون، 3 اجزاء، (قاهره، بی نا، 1948).
- خلیفه، حاجی، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، جزءان، (استانبول، مطبعه الحکومه، 1941-1943).
- دینوری، الاخبار الطوال، ن. کراتشکوفسکی، (لیدن، بی نا، 1912).
- ذهبی، میزان الاعتدال فی تراجم الرجال، 3 اجزاء، (قاهره، بی نا، 1325).
- _____، تراجم الرجال، ن. فیشر، (لیدن، بی نا، 1890).
- _____، تذکره الحفاظ، ن. مصطفی علی، 4 اجزاء، (حیدرآباد دکن، دائره المعارف النظامیه، 1333-1334).
- زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ن. لیقی پروفنسال، (قاهره، دارالمعارف، 1953).
- سخاوی، الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ، (دمشق، بی نا، 1349 / 1930 م).
- سمعانی، کتاب الانساب، (لیدن، بی نا، 1912).
- سیوطی، المزهر فی علوم اللغه، ن. احمد جادالمولی ورفاقه، جزءان، (قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، بی نا).
- _____، الشماریخ فی علم التاريخ، ن. سیبولد، (لیدن، بی نا، 1894).
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، ن. ه. ریتز، (استانبول، بی نا، 1931).
- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، 30 جزء، (قاهره، بی نا، 1903).
- _____، تاریخ الرسل و الملوک، ن. دی خویه، 15 جزء، (لیدن، بی نا، 1879 - 1901).
- العسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، (حیدرآباد دکن، بی نا، 1325 ه').
- گلدزیهر، مطالعات اسلامی، Muh - Studien (بی جا، بی نا، بی نا).
- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ن. دی خویه، (لیدن، بی نا، 1893).
- _____، مروج الذهب، ن. دی مینار و دی کرتنی، 9 اجزاء، (پاریس، بی نا، 1861 - 1876).
- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، ن. هوار، 6 اجزاء، (پاریس، بی نا، 1899 - 1919).
- منقری، نصر بن مزاحم، صفین، (قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، 1365).
- واددی، المغازی، ن. فون کریمر، (کلکته، بی نا، 1856 قاهره، جماعه نشر الکتب القدیمه، 1948).
- همدانی، الاکلیل، ن. اوسکار لوفکرن، ابسالاً 1953، ج 10، (ن. محب الدین الخطیب، 1368)، (قاهره، بی نا، 1368).
- هوروفتس، المغازی الاولی و مولفوها، تعریب حسین نصار، (بی جا، بی نا، بی نا).
- یافعی، مرآه الجنان، 4 اجزاء، (حیدرآباد دکن، دائره المعارف النظامیه، 1337 - 1339).
- یاقوت، معجم الادب، ن. مرغلیوت، 7 اجزاء، (لیدن، بی نا، 1907 - 1927).
- یحیی بن آدم، الخراج، (بی جا، بی نا، بی نا).
- یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ن. هوتسما، جزءان، (لیدن، بی نا، 1883 نجف، مکتبه المرتضویه، 1358).

پی نوشت ها:

1. این مقاله ترجمه ای است از صفحه 61 - 102 کتاب ((بحث فی نشأه علم التاريخ عند العرب))، بیروت، دارالشروق، 1983.
2. مغازی، معمولاً به معنای درگیرها و جنگ هاست. با این که این معنی به لحاظ لغوی صحیح است، اما منظور ما از این کلمه در این مورد، دوره رسالت پیامبر(ص) است.
3. ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ن. شلوسنجر، (قدس، بی نا، 1940م) ج 5، ص 371 جاحظ، البیان و التبیین، ن. عبدالسلام هارون، 3 اجزاء، (قاهره، بی نا، 1948) ج 1، ص 180 طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ن. دی خویه، 15 جزء، (لیدن، بی نا، 1879 - 1901) ج 2، ص 2313 ذهبی، تراجم الرجال، ن. فیشر، (لیدن، بی نا، 1890)، ص 40 کسانی که ابن اسحاق از ایشان روایت کرده است.
4. ابن خلکان، وفيات الاعیان، جزءان، (قاهره، بولاق، 1299) ج 2، ص 421 ذهبی، پیشین، ص 48.
5. ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، (حیدرآباد دکن، بی نا، 1325) ج 7، ص 183 و 184 ابن سعد، کتاب الطبقات

- الكبير، ن. سخا، 9 اجزا، (لیدن، بی نا، 1904 - 1940); سخاوی، الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، (دمشق، بی نا، 1349 / 1930) ج 5، ص 123؛ ذهبی، پیشین، ص 48.
6. طبری، پیشین، ج 1، ص 1266؛ ابن سعد، پیشین، ص 135؛ ذهبی، پیشین، ص 42 و 48.
7. ابن قتیبہ، المعارف، ن. وستنفلد، (قاہرہ، بی نا، 1935)، ص 98؛ ابن خلکان، ج 2، ص 421. روایات دیگر وفات او را سال 92، 95، 99، 100 و 101 ه' ذکر می کنند؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 184؛ ذهبی، پیشین، ص 48.
8. بلاذری، فتوح البلدان، ن. دی خوہ، (قاہرہ، بی نا، 1932)، ص 219؛ هوروفتس، المغازی الاولى و مولفوها، تعریب حسین نصار، (بی جا، بی نا، بی تا) ص 13.
9. ابن خلکان، پیشین.
10. ابن سعد، پیشین، ص 134؛ ذهبی، پیشین، ص 42 و 43.
11. ابن سعد، پیشین، ص 133؛ ذهبی، پیشین، ص 41.
12. ذهبی، پیشین، ص 45.
13. ابن سعد، پیشین، ص 135؛ ذهبی، پیشین، ص 43 و 44.
14. ابن سعد، پیشین، ص 133؛ ذهبی، پیشین، ص 45.
15. ابن حجر، پیشین، ص 182؛ ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، (بی جا، دارالکتب، بی تا) ج 8، ص 89 - 93؛ ذهبی، پیشین، ص 46045. جاحظ در البیان و التبیان، ج 2، ص 202 می گوید: ((عروه پسرانش را اندرز می داد که دانش بیاموزید که اگر افراد حقیر قومی باشید چه بسا بزرگان قومی دیگر شوید)). بنگرید به ابن سعد، پیشین، ص 134.
16. برای اطلاع از ارتباط عروه با امویان ر.ک: وفيات الاعیان، ج 2، ص 420 و 421؛ الاغانی، ج 4، ص 118 و 123 و 147، ج 16، ص 44 و 45؛ البیان و التبیان، ج 2، ص 70.
17. طبری، پیشین، ص 1140 - 1835.
18. ابن هشام، سیره سیدنا محمد، ن. وستنفلد، جزءان، (قاہرہ، بی نا، 1936) ج 1، ص 249.
19. طبری، پیشین، ج 1، ص 1147؛ الاغانی، ج 2، ص 15.
20. طبری، پیشین، ج 1، ص 1154.
21. همان، ص 1180 و 1181.
22. ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 6.
23. طبری، پیشین، ج 1، ص 1199؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 57 و 58.
24. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 50.
25. طبری، پیشین، ج 1، ص 1185؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 309.
26. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 309.
27. انقال (8) آیه 39.
28. طبری، پیشین، ج 1، ص 1224 و 1225.
29. هوروفتس، پیشین، ص 20.
30. طبری، پیشین، ج 1، ص 1234 به بعد. روایت دیگری نیز در دست است که ماجرای هجرت را مشابه روایت فوق بیان می کند، اما سلسله اسناد آن با روایت مذکور متفاوت است. ر.ک: طبری، پیشین، ج 1، ص 1237.
31. این موارد موجب شده است که ((هوروفتس)) این روایت و دو روایت قبلی را جزئی از نامه عروه به عبدالملک مروان به شمار آورد. ر.ک: پیشین، ص 20، ولی من چنین عقیده ای ندارم.
32. طبری، پیشین، ج 1، ص 1242؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 137.
33. بلاذری، فتوح البلدان، ص 25؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 238.
34. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 236.
35. بقره (2) آیه 217.
36. طبری، پیشین، ج 1، ص 1273.
37. همان، ص 1284 - 1288.
38. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 257.
39. طبری، پیشین، ج 1، ص 1196؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 263.
40. وافدی، المغازی، (قاہرہ، جماعه نشر الکتب القدیمه، 1948)، ص 43.
41. انقال (8) آیه 58.
42. وافدی، پیشین، ص 139 - 141؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1260.
43. وافدی، پیشین، ص 270.
44. همان، ص 275.
45. طبری، پیشین، ج 1، ص 1463.
46. بلاذری، فتوح البلدان، ص 35؛ قاسم بن سلام ابوعبید، الاموال، ن. محمد حامد الفقی، (قاہرہ، بی نا، 1353)، ص 129؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 352؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1494.
47. طبری، پیشین، ج 1، ص 1517؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 307 و ج 4، ص 295 به روایتی دیگر از عروه درباره ازدواج باجویریہ.
48. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 309. اشاره ای به حدیث افک در طبری نیز موجود است. ر.ک: پیشین، ج 1، ص 1518.
49. طبری، پیشین، ج 1، ص 1534؛ ابن سلام، پیشین، ص 157 و 158؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 49.
50. طبری، پیشین، ج 1، ص 1610؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 15.
51. طبری، پیشین، ج 1، ص 1617؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 24.

52. طبری, پیشین, ج 1, ص 1632 - 1636 و 1644 ابن هشام, پیشین, ج 4, ص 60.
53. طبری, پیشین, ج 1, ص 1654.
54. همان, ص 1770.
55. همان.
56. بلاذری, فتوح البلدان, ص 60; ابن سلام, پیشین, ص 199.
57. ابن سلام, پیشین, ص 13.
58. همان, ص 20.
59. همان, ص 27.
60. همان, ص 190.
61. همان, ص 200.
62. همان, ص 200.
63. بلاذری, فتوح البلدان, ص 81; ابن سلام, پیشین, ص 201.
64. طبری, پیشین, ج 1, ص 1273.
65. طبری, پیشین, ج 1, ص 1808 - 1809; ابن هشام, پیشین, ج 4, ص 299.
66. طبری, پیشین, ج 1, ص 1813 و ج 2, ص 447 - 454; ابن هشام, پیشین, ج 2, ص 304.
67. طبری, پیشین, ج 2, ص 431, استقامت.
68. همان, ج 1, ص 1770.
69. همان, ج 3, ص 2458.
70. همان, ج 2, ص 416.
71. همان, ص 475.
72. بلاذری, فتوح البلدان, ص 99.
73. طبری, پیشین, ج 2, ص 503 و ج 1, ص 2085, لیدن.
74. همان, ج 1, ص 2085.
75. همان, ج 2, ص 2135.
76. همان, ج 1, ص 1825; بلاذری, فتوح البلدان, ص 44.
77. ابن سلام, پیشین, ص 211.
78. طبری, پیشین, ج 1, ص 2128 - 2130.
79. همان, ص 2348.
80. همان, ص 3251.
81. همان, ص 2522.
82. همان, ص 3207. عروه از قتل برادرش ((مصعب)) خبری ذکر کرده و تحلیل ((عبدالملك بن مروان)) از این ماجرا را نیز نقل کرده است. ر.ک: طبری, پیشین, ج 2, ص 811.
83. در تاریخ طبری اشاره ای گذرا به ماجرای به دست گرفتن شمشیر پیامبر(ص) در غزوه ((احد)) توسط ((ابودجانه)) هست. ر.ک: طبری, پیشین, ج 2, ص 194.
84. سخاوی, الاعلان, ص 88.
85. حاجی خلیفه, کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون, جردان, (استانبول, مطبعة الحکومه, 1941 - 1943), ج 2, ص 1747.
86. طبری, پیشین, ج 1, ص 1147, 1154, 1185, 1237, 1331, 1534, 1454, 1808, 1809, 1813, 1825, 1835, 2128, 2251.
87. همان, ص 1140, 1167, 1199, 1173, 1296, 1518, 1654, 1360, 1610, 1617, 1670, 1463, 1836, 2085, 2125, 2307, 2522.
88. همان, ص 1224.
89. همان, ص 1284.
90. همان, ص 1360.
91. الممتحنه (60) آیه 10.
92. ابن هشام, پیشین, ج 3, ص 340.
93. ذهبی, پیشین, ص 46. درباره آغاز وحی, ر.ک: طبری, پیشین, ج 1, ص 1147 و درباره ماجرای هجرت: طبری, پیشین, ج 1, ص 1334 - 1340. و برخی زیج های پیامبر: طبری, پیشین, ج 1, ص 1262 - 1547.
94. طبری, پیشین, ج 1, ص 2348, 3207 و ج 2, ص 811.
95. ابن هشام, پیشین, ج 2, ص 236.
96. طبری, پیشین, ج 1, ص 1185.
97. همان, ص 1154.
98. ابن هشام, پیشین, ج 2, ص 51, خبر استهزا کنندگان پیامبر(ص).
99. طبری, پیشین, ج 1, ص 1288.
100. الاغانی, ج 3, ص 15.
101. بلاذری, فتوح البلدان, ص 25.
102. ذهبی, پیشین, ص 46. هنگامی که به عروه گفته شد: تو چه راوی بزرگی هستی! گفت: در مقابل عایشه چیزی

- نیستم، زیرا هر چه روایت به او می رسید، شعری درباره آن می سرود.
103. طبری، پیشین، ج 1، ص 1284.
104. همان، ص 1180 و 1181.
105. همان، ص 1224 و 1225.
106. دائره المعارف اسلامی، (بی جا، بی نا، بی تا)، ماده ((سیره)).
107. بخاری، التاريخ الكبير، (حیدر آباد دکن، دائره المعارف، 1360 - 1364 هـ)، ج 1، ق 1، ص 221؛ ابن قتیبه، المعارف، ص 239؛ یافعی، مرآه الجنان، 4 اجزاء، (حیدر آباد دکن، دائره المعارف النظامیه، 1337 - 1339)، ج 1، ص 260؛ عبدالرحمن ابن جوزی، صفوه الصفوه، جزءان، (حیدر آباد دکن، دائره المعارف العثمانیه، 1355 - 1356 هـ)، ج 2، ص 79؛ ذهبی، 1890، ZPMGXIV، ص 435؛ ذهبی، پیشین، فیشر، ص 73؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه فی التاريخ، 14 جزء، (قاهره، مطبعه السعاده، 1348 - 1358)، ج 1، ص 434؛ تواریخ دیگری ذکر می کنند که عبارت است از سال 123 و 125 هـ، اما هر دو سال 124 هـ را تایید می کنند. بنگرید به الاغانی، ج 6، ص 106.
108. ذهبی: پیشین، ص 73؛ ابن جوزی، صفوه الصفوه، ج 2، ص 79؛ ابن کثیر، البدایه، ج 9، ص 74. الواقدی سال 85 را ذکر می کند. ذهبی، تذکره الحفاظ، (حیدر آباد دکن، دائره المعارف النظامیه، 1333 - 1334)، ج 1، ص 102؛ ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج 1، ص 452، 1310 قاهره.
109. ابن کثیر، پیشین، ص 344.
110. ذهبی، ZDMG، ص 435.
111. برای اطلاعات عمومی درباره ((زهری)) بنگرید به: ابن سعد: پیشین، ج 4، ق 1، ص 92؛ لیدن، ج 5، ص 158؛ ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، (لیدن، بی نا، بی تا) ج 2، ص 119؛ ابن خلکان، پیشین، ج 1، ص 451؛ ابن قتیبه، المعارف، ص 239؛ ذهبی، پیشین، ص 71؛ ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 1، ص 105؛ ابونعیم الاصفهانی، حلیه الاولیاء، 10 اجزاء، چاپ اول (قاهره، بی نا، 1932 - 1938)، ج 1، ص 370 و 371؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 342؛ ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 78.
112. مدت شش تا ده سال در درس او حاضر شد. ذهبی، تراجم، ص 67.
113. بخاری، تاریخ کبیر، ج 1، ق 1، ص 451.
114. الاغانی، ج 8، ص 92 و 93.
115. همان، ج 8، ص 92؛ ابن حجر، پیشین، ج 7، ص 65.
116. ذهبی، تراجم، ص 69؛ ابن قتیبه، المعارف، ص 260؛ بخاری، پیشین، ص 221؛ ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 77 و 78.
117. سماعانی، کتاب الانساب، (لیدن، بی نا، 1912)، ص 281؛ ذهبی، تراجم، ص 68؛ ابن حجر، پیشین، ج 7، ص 68؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 242.
118. بخاری، پیشین، ج 4، ص 32؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 3، ص 360؛ ابن حجر، پیشین، ج 7، ص 65؛ ذهبی، تراجم، ص 45.
119. بخاری، صحیح، چاپ بولاق، ج 5، ص 14.
120. سخاوی، الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ، ص 88؛ ابن سیدالناس، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمالیل و السیر، جزءان، (قاهره، بی نا، 1356)، ج 1، ص 81.
121. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج 2، ص 1747.
122. واقدی، پیشین. متن کامل که استاد جونز براساس نسخه موزه بریتانیا مورد تحقیق قرار داده و هنوز به چاپ نرسیده است. ص 51، 219، 421، 426، 562، 828، 869، 1025. بلاذری، پیشین، ج 5، ص 25، 26، 67، 97؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1815.
123. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 383؛ 519؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1834.
124. مانند: ابن کعب بن مالک. ر.ک: واقدی، نسخه خطی، ص 162؛ 208؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 231 و انس بن مالک، طبری، پیشین، ج 1، ص 1829 و محمد بن جبیر بن مطعم، واقدی، نسخه خطی، ص 381 و ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 30 و ابن عباس، طبری، پیشین، ج 1، ص 1569 و ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 145 و عبدالله بن عمرو بن العاص، ابن هشام، ن - و ستنفلد، ص 412 و ابن سلمه بن عبد الرحمان بن عوف، طبری، پیشین، ج 1، ص 1019؛ واقدی، نسخه خطی، ص 754؛ ابن سیدالناس، ج 1، ص 142 و مالک بن اوس الحدثان، واقدی، نسخه خطی، ص 249 - 263.
125. ذهبی، تراجم، ص 69.
126. ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 77 و 78؛ ابو نعیم، پیشین، ج 3، ص 360 و 361؛ ذهبی، تراجم، ص 68 - 70؛ تذکره الحفاظ، ج 1، ص 104 و 105؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 342 و 343؛ هوروفتس، پیشین.
127. تاریخ کبیر، ق 1، ج 1، ص 621؛ ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 77؛ ذهبی، تراجم، ص 68؛ 72؛ یافعی، مرآه الجنان، ص 261؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 342.
128. طبری، المنتخب من کتاب ذیل المذیل، (بی جا، بی نا، بی تا) ص 97.
129. سخاوی، الاعلان، ص 88.
130. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج 2، ص 1747.
131. الاغانی، ج 19، ص 59.
132. طبری، المنتخب، ص 97.
133. طبری، تاریخ، ج 1، ص 112.
134. همان، ج 1، ص 200 و 201.
135. همان، ج 1، ص 1253.
136. ابو نعیم، پیشین، ج 3، ص 372؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 348.

137. ابو نعیم، پیشین، ص 375.
138. بخاری، صحیح البخاری، 8 اجزا، (قاهره، بولاق، 1296 هـ) ج 1، ص 27؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 419.
139. ابو نعیم، پیشین، ص 374.
140. طبری، پیشین، ج 1، ص 293.
141. ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 25.
142. همان؛ ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 6.
143. سخاوی، الاعلان، ص 88.
144. ابن اثیر، پیشین، ج 1، ص 443.
145. ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 47 - 50؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1154.
146. طبری، پیشین، ج 1، ص 1014.
147. همان، ص 1145.
148. همان، ص 1147 و 1148؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 84 و 85؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 249؛ بخاری، صحیح، ج 1، ص 115.
149. ابن الندیم، الفهرست، ن. فلوگلر (لایپزیگ، بی نا، بی تا)، ص 25؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 88؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1155.
150. طبری، پیشین، ج 1، ص 1155؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 85.
151. طبری، پیشین، ج 1، ص 1167؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 91.
152. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 203؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 111 و 112.
153. ابن هشام، پیشین، ص 282 و 283؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1205، 1206، 1213.
154. ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 142، 145، 148؛ بخاری، پیشین، ج 4، ص 99، 116، 130؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 41.
155. ابن هشام، پیشین، ص 217 تا 223؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 115، 126، 292.
156. ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 126 و 127.
157. همان، ص 131 و 132.
158. طبری، پیشین، ج 1، ص 1213؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 157 و 158؛ بخاری، پیشین، ج 4، ص 243.
159. ابن هشام، پیشین، ص 231 و 232.
160. طبری، پیشین، ج 1، ص 1250، 1256؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 185 و 186؛ بخاری، پیشین، ص 245، 246، 256، 258 و ج 5، ص 43.
161. ابن هشام، پیشین، ص 417.
162. طبری، پیشین، ج 1، ص 1273.
163. وافدی، پیشین، ص 10؛ ابن سیدالناس، ج 1، ص 229.
164. ابن هشام، پیشین، ص 393 و 494.
165. همان، ص 591.
166. ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 221، 236.
167. همان، ص 239.
168. طبری، پیشین، ج 1، ص 1291 به بعد؛ الاغانی، ج 4، ص 170.
169. طبری، پیشین، ج 1، ص 1212.
170. همان، ص 43، 45، 46، 50 و نسخه خطی، ص 52، 53، 56، 57، 131؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1322 و 1323.
171. وافدی، پیشین، ص 62، 82 و نسخه خطی، ص 101.
172. همان، ص 89، 109 - 111 و نسخه خطی، ص 107 و 108.
173. همان، ص 142 و نسخه خطی، ص 159 و 160.
174. همان، ص 144 و 145 و نسخه خطی، ص 162.
175. طبری، پیشین، ج 1، ص 1378 و 1379.
176. وافدی، پیشین، ص 151.
177. الانفال (8) آیه 58.
178. وافدی، پیشین، ص 139 - 141 و نسخه خطی، ص 156 - 158؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1360.
179. وافدی، پیشین، ص 143 و نسخه خطی، 124.
180. وافدی، پیشین، ص 159.
181. وافدی، نسخه خطی، ص 185؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1384 به بعد؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 2 به بعد.
182. وافدی، پیشین، ص 164 - 168 و نسخه خطی، ص 185 و 186.
183. ابن هشام، پیشین، ص 591.
184. وافدی، پیشین، ص 184 و 185 و نسخه خطی، ص 208؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 1406؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 11، 12، 5.
185. وافدی، پیشین، ص 185 و 186 و نسخه خطی، ص 219؛ طبری، ج 1، ص 1406 و 1407.
186. وافدی، پیشین، ص 212.
187. ابن هشام، پیشین، ص 576؛ وافدی، پیشین، ص 239؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 21.
188. طبری، پیشین، ج 1، ص 1451؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 18 - 21؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 48، 50، 51؛

- واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 158 به بعد و 331 - 332 یحیی بن آدم الخراج، (بی جا، بی نا، بی تا) ص 33.
189. طبری، پیشین، ج 1، ص 1462 واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 387 به بعد - ابن سیدالناس، ص 58 به بعد.
190. طبری، ج 1، ص 1473، واقدی (نسخه خطی)، ص 421 - 424.
191. واقدی، پیشین، ص 431، 432، 436 - طبری، ج 1، ص 1475 - 1476.
192. طبری، ج 1، ص 1485؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 68.
193. بلاذری، فتوح البلدان، ص 283.
194. ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 74.
195. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 480 و 481.
196. طبری، پیشین، ج 1، ص 1517 به بعد؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 387 به بعد؛ بخاری، پیشین، ج 5، ص 54 - 56.
197. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 508؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 105 و 106.
198. طبری، پیشین، ج 1، ص 1529؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 113؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 322.
199. طبری، پیشین، ج 1، ص 1531 - 1537؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 115؛ واقدی، نسخه خطی، ص 519، 529، 530؛ ابن هشام، پیشین، ج 3، ص 324 و 325.
200. طبری، پیشین، ج 1، ص 1549 و 1550؛ ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 740 - 749؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 115، 119؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 565، 570، 572، 573؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 121 و 122.
201. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 779؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 634 - 657؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 27؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 136 - 137.
202. طبری، پیشین، ج 1، ص 1575.
203. ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 138؛ بلاذری، پیشین، ص 59؛ ابن هشام، پیشین، ج 4، ص 25.
204. غزوه القضیه، واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 670 به بعد. زهری در شمار راویان آن است. سربیه ابی العوجا السلمی، پیشین، ص 680. این دو سربیه در سال هفتم هجری اتفاق افتاد و سربیه ای نیز به ((ذات الطلای)) اعزام شد. (سال هشتم هجری)؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 120.
205. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 747 - 749.
206. طبری، پیشین، ج 1، ص 1620؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 120.
207. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 731.
208. طبری، ج 1، ص 1628 - ابن هشام، ج 2، ص 810 - بخاری، صحیح، ج 5، ص 90 - واقدی، نسخه خطی، تاریخ فتح را ذکر می کند. ص 818.
209. طبری، پیشین، ج 1، ص 1565 و 1566؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 766، 795 و بنگرید به ص 565 و 566.
210. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 844؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 818 و 819؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 191 و 192.
211. طبری، پیشین، ج 1، ص 1661 و 1662؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 826 و 829؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 191.
212. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 869 و 870.
213. بخاری، پیشین، ج 4، ص 99، 101، 104، 105.
214. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 798؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 218.
215. بلاذری، فتوح البلدان، ص 68.
216. همان، ص 59.
217. همان، ص 63.
218. طبری، پیشین، ج 1، ص 1739.
219. همان، ص 1565 و 1566؛ بخاری، پیشین، ج 4، ص 2 - 4.
220. طبری، پیشین، ج 1، ص 1572.
221. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 79.
222. ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 244 و 245.
223. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 896 - 903.
224. طبری، پیشین، ج 1، ص 1776؛ بخاری، پیشین، ج 5، ص 17.
225. طبری، پیشین، ج 1، ص 1788؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 30؛ بخاری، پیشین، ج 4، ص 162.
226. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 1001 - 1005 به بعد.
227. همان، ص 1025.
228. طبری، پیشین، ج 1، ص 1800، 1809 و 1810؛ ابن سیدالناس، ج 2، ص 336 و 337؛ بخاری، ج 4، ص 45 - 50 و ج 5، ص 137، 139، 141.
229. طبری، پیشین، ج 1، ص 1813؛ ابن هشام، ج 2، ص 1010.
230. طبری، ج 1، ص 1814، 1834، 1835؛ بخاری، تاریخ الکبیر، ج 1، ق 1، ص 8.
231. طبری، ج 1، ص 1831؛ ابن هشام، ج 4، ص 306؛ صحیح، ج 4، ص 163.
232. طبری، ج 1، ص 1116.
233. بنگرید به صفحه های قبل همین مقاله.
234. ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 343؛ ذهبی، ZDMG 1890، ص 431.

235. ذهبی، پیشین، ص 72. این سخن را از زهری نقل کرده است: ((پیروی از سنت موجب نجات است)). مقایسه کنید با ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 79. زهری می گوید: ((خداوند با چیزی برتر از علم عبادت نشده است)).
236. دانش پیاموزید تا بر قوم خویش سروری کنید. این سخن هم به عروه و هم به زهری نسبت داده شده است. ر.ک: بخاری، التاريخ الكبير، ج 1، ص 32؛ ذهبی، پیشین، ص 45.
237. عمرو بن دینار می گوید: ((در نقل حدیث دقیق تر و با امانت تر از زهری ندیده ام)). ر.ک: ذهبی، ZDMG 1890، ص 431.
238. طبری، پیشین، ج 1، ص 1517؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 96.
239. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 156، 157، 562، 570؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 2، ص 96 به بعد و 121.
240. واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 562 - 570 و 572 - 573؛ ابن سیدالناس، پیشین، ج 1، ص 222.
241. طبری، پیشین، ج 1، ص 1473؛ واقدی، پیشین، نسخه خطی، ص 421 و 422.
242. طبری، پیشین، ج 1، ص 1594.
243. ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 894 درباره ((ذات انواط)).
244. طبری، پیشین، ج 1، ص 1154، 1360، 1485.
245. ذهبی، پیشین، ص 73 می گوید: ((زهری صحبت می کند و می گوید شعرها و احادیث را بگویند، چون نفس ها متنفر و گوش ها ملول و خسته شدند)).
246. طبری، پیشین، ج 1، ص 1565 و 1566.
247. همان، ص 1014.
248. همان، ص 1145.
249. ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 331 و 332.
250. ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 88؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 342؛ ابونعیم، حلیه الاولیاء، ج 3، ص 362. در صفوه الصفوه آمده است که ((و اگر از پیامبران و اهل کتاب سخن بگویند، می گویم سخنش خوب نیست مگر این...)).
251. طبری، پیشین، ج 1، ص 112، 200، 201، 292. به نظر می رسد این گونه اخبار، جز در مغازی زهری نبوده است.
252. واقدی، پیشین، ص 94 و نسخه خطی، ص 569 و 570؛ طبری، ج 1، ص 1652 و 1653.
253. ذهبی، پیشین، ص 73؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 343.
254. الاغانی، ج 4، ص 49.
255. ZDMGXLIV 1890 p. 343. ابو نعیم، پیشین، ج 3، ص 361؛ ابن هشام، پیشین، ج 1، ص 8 - ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 78 می گوید: ((و اگر از بادیه نشینان و از انساب سخن بگویند، می گویم سخنش خوب نیست مگر این...)).
256. الاغانی، ج 19، ص 59.
257. مصعب بن عبدالله زبیری، نسب قریش، ن. لبقی پروفنسال، (قاهره، دارالمعارف، 1953) ص 3.
258. ذهبی، پیشین، ص 68. قره بن عبدالرحمان گفته است: ((زهری جز کتاب نسب قومش کتاب دیگری ندارد)).
259. طبری، پیشین، ج 1، ص 1820 - 1824؛ ابن هشام، پیشین، [چاپ وستفالد]، ص 673 - 676. درباره شدت تأثیر ناشی از رحلت پیامبر(ص) بنگرید به طبری، پیشین، ج 1، ص 1816 و 1817.
260. طبری، پیشین، ج 1، ص 2142، 2143، 1828، 1829.
261. همان، ص 1825 - 1827 و درباره وفات ابوبکر، ص 2128.
262. بلاذری، فتوح البلدان، ص 650 به بعد و 455.
263. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 21.
264. طبری، پیشین، ج 1، ص 2731، 2757، 2758، 2798.
265. ابن الندیم، فهرست، ص 24.
266. بلاذری، فتوح البلدان، ص 462؛ انساب الاشراف، ج 5، ص 25.
267. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 26 - 27، 38 - 39، 88 - 89.
268. همان، ص 67 به بعد و 89.
269. همان، ص 67، 62 - 69.
270. همان، ص 88 - 90.
271. همان، ص 67، 70، 85، 91، 97؛ طبری، پیشین، ج 1، ص 2871، 305، 312.
272. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 69 - 71، 91 - 92.
273. طبری، پیشین، ج 1، ص 3069، 3102، 3103، 3185، 3187.
274. همان، ص 3241، 3242، 3341، 3342، 3390 - 3392.
275. همان، ص 1، 5 - 7.
276. همان، ج 2، ص 149.
277. همان، ج 2، ص 1269.
278. بلاذری، فتوح البلدان، ص 19 - 20، 59، 68، 80، 384.
279. ذهبی، پیشین، ص 72. گلدزیهر، مطالعات اسلامی، Muh - Studien (بی جا، بی نا، بی تا) ج 2، ص 35 - 38، 40 فاقد دقت لازم است.
280. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ن. هوتسما، جزءان، (نجف، مکتبه المرتضویه، 1358) ج 2، ص 311.
281. ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 340 و 341؛ ذهبی، پیشین، ص 70؛ ابن قتیبه، المعارف، ص 239 که اضافه می کند عبدالملک بنا به درخواست زهری برای او مقرر تعیین کرد. بنگرید به: ابن سعد، پیشین، ج 7، ص 157؛ ابن قتیبه، پیشین، ص 228.

282. بلاذری، انساب الاشراف، [چاپ الوارث]، ص 163.
283. بخاری، تاریخ کبیر، ج 4، ص 93.
284. ذهبی، پیشین، ص 70؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 341 و 342؛ ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 79.
285. ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 78؛ ابن عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، [چاپ نوری]، ص 104.
286. ذهبی، پیشین، ص 70 و 71؛ ابن کثیر، پیشین، ج 2، ص 342.
287. ابو نعیم، پیشین، ج 3، ص 361.
288. نور (24)، آیه 11.
289. ذهبی، پیشین، ص 72.
290. یافعی، مرآة الجنان، ج 1، ص 261؛ ابن قتیبه، المعارف، ص 260 و 261.
291. ذهبی، پیشین، ص 72؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 344؛ ابونعیم، پیشین، ج 3، ص 361 - 363.
292. ذهبی، پیشین، ص 69؛ ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 341 و در حلیه الاولیاء، ج 3، ص 363 آمده است: ((نمی خواستیم از زهری حدیث بنویسیم تا این که هشام زهری را وادار کرد، و او برای فرزندان هشام اقدام به نوشتن حدیث کرد و دیگران نیز حدیث را نوشتند)). زهری گفته است: ((نوشتن را دوست نداشتیم تا این که سلطان ما را بدان واداشت و من نیز خوش نداشتم که مردم را محروم سازم)).
293. بنگرید به همین مقاله.
294. ذهبی، پیشین، ص 72 و 73.
295. ابن کثیر، پیشین، ج 9، ص 344.
296. ذهبی، پیشین، ص 69 و 70.
297. ابن جوزی، پیشین، ج 2، ص 78؛ ابونعیم، پیشین، ج 3، ص 260.